



مرکز تحقیقات ایرانیکا

اصفهان

گامی



عزیزان
علیهما الصلوة والسلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

حیات قبل از میلاد



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حدیث قبل از میلاد

نویسنده:

مجتبی بحرینی

ناشر چاپی:

منیر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	حدیث قبل از میلاد
۶	مشخصات کتاب
۶	اشاره
۱۴	مقدمه
۱۸	پیشگفتار
۲۶	نوید مولود و بشارت میلاد
۵۵	تفسیر و تأویل آیه و لقد كتبنا فی الزبور...
۸۲	حدیث قبل از میلاد
۱۲۷	درباره مرکز

حدیث قبل از میلاد

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: حدیث قبل از میلاد/ مجتبی بحرینی، ۱۳۲۵

مشخصات نشر: تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۸۱.

مشخصات ظاهری: ص ۱۰۷

شابک: ۹۶۴-۵۶۰۱-۹۳-۲۵۹۰۰ریال؛ ۹۶۴-۵۶۰۱-۹۳-۲۵۹۰۰ریال

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: کتابنامه: ص. [۱۰۵] - ۱۰۶؛ همچنین به صورت زیرنویس

موضوع: (م ح م د) بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - احادیث

رده بندی کنگره: BP۵۱/ب ۳ ح ۴ ۱۳۸۱

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۹

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۱-۲۷۳۷۴

ص: ۱

اشاره

السلام على المهدي الذي وعد الله عز وجل به الامم ان يجمع به الكلم ويلم به الشعث و يملا به الارض قسطا و عدلا و يمكن له و ينجز به وعد المومنين فرازي از زيارت سرداب جلاله انتساب (1) درود بر مهدي، همان كه خدای عز و جل امت ها را به او وعده داده، وعده داده كه كلمه های مختلف را به وسيله او گرد آورد - محور كلمه حق او باشد و پراكندي را به بركت او برطرف نموده - و همه تفرقه ها به يمن مقدم او به وفاق مبدل گردد - و زمين را به كف با كفایت او از عدل و داد پر كند، و برای او متمكن و پا بر جا سازد، و به وسيله او به وعده اهل ايمان وفا نماید.

ص: ۹

۱- ۱. مصباح الزائر ص ۴۴۱ بحار الانوار ج ۱۰۲ ص ۱۰۱.

سلامی چو بوی خوش آشنائی

بر آن مردم دیده روشنائی (۱).

اللهم طال الانتظار، و شمت منا الفجار، و صعب علينا الانتصار. جمله ای از دعای سرداب مقدس (۲) بارالها، انتظار به طول انجامید، و زشتی آوران و ناهلان در مقام شماتت و سرزنش، بر آمدند، و یاری خواهی و غلبه جوئی بر ما دشوار شد.

مرا که بر سر کویت سگک وفا دارم

ز در مران که در این باب کارها دارم

بدان هوس که سر وقت من رسی روزی

ز پا فتاده ام و دست بر دعا دارم

چو باد خوش دل از آنم که هر کجا هستم

تو را که سرو روان منی هوا دارم (۳).

ص: ۱۰

۱-۲. حافظ - غزل ۳۷۵.

۲-۳. مصباح الزائر ص ۴۴۵ بحار الانوار ج ۱۰۲ ص ۱۰۳.

۳-۴. دیوان خیالی بخارائی ص ۲۱۲.

ای غائب از نظر که دل زار جوی تو است

مژگان چشم غم زدگان فرش پای تو است

ما را در انتظار تو دیگر شکیب نیست

جان جهان بیا که جهان از برای تو است

مولای ما

آتش عشق تو در سینه نهفتن تا کی؟

همه شب از غم هجر تو نخفتن تا کی؟

طعنه ز اغیار تو ای یار شنفتن تا کی؟

روی نادیده، و اوصاف تو گفتن تا کی؟

چهره بگشای که رخسار تو دیدن دارد

سخن از لعل تو ای دوست شنیدن دارد (۱).

ص: ۱۱

حمد ایزد یکتا را، سپاس قادر توانا را، ثنا دادار جهان آرا را، درود خاتم پیامبران را و تحیت و سلام خاندان رسالت را، خصوصاً خاتم آنان حضرت ابی‌صالح المهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف). نمی دانم با چه زبانی سپاس حق به جا آورده و با چه بیانی شکر این نعمت گذارم. که لطف خدای لطیف و عنایت اولیاء گرامیش چند سالی است رفیقم گشته و موفق به نوشتن سطور و فراهم آوردن نوشتاری نسبت به امام عصر حضرت حجه بن الحسن العسکری علیهم السلام - آن هم مناسب با نقص خود نه متناسب با کمال آن وجود مقدس - شده ام، با اینکه هیچ لیاقت و قابلیت از این سو نبوده و نیست، هر چه بوده و هست فضل عظیم و لطف عمیم آن سو است. آری هر چه هست از آن ناحیه است که ناحیه، فقط آن ناحیه مقدسه است و دیگر هیچ نیست.

ای فروغ حسن ماه از روی رخشان شما

آب روی خوبی از چاه ز نخدان شما

عزم دیدار تو دارد جان بر لب آمده

باز گردد یا بر آید؟ چیست فرمان شما

ص: ۱۳

دور دار از خاک و خون دامن چو بر ما بگذری

کاندرین ره کشته بسیارند قربان شما

ای شهنشاہ بلند اختر خدا را ہمتی

تا ببوسم همچو اختر خاک ایوان شما (۱).

باری دو کتابی کہ بہ عنوانین: سو گند بہ نور شب تاب (شرح دعای شب نیمہ شعبان) و سلام بر پرچم افراشته (شرح سلام های زیارت آل یس) تقدیم حضور دوستان حضرتش شد، از دو جهت ادامہ این مسیر و تکاپوی این طریق را فراہم آورد کہ یکی نسبت بہ خودم بود و دیگری راجع بہ دیگران، اما آنچه بہ خودم مربوط می شود اینکہ: فکر می کردم در دنیا ہر کس بہ چیزی تعلق و بستگی پیدا کردہ و یا بہ کسی دل سپردہ پیوستہ می خواہد بہ ہر نحوی کہ ممکن است با آن دل دادہ اش سخن بگوید و از او حرف بشنود، ہمہ جا او را مطرح کند، ہمہ را بہ او متوجہ سازد و پیوستہ با او در تماس و ارتباط باشد. گویا ہستی برای او خلاصہ در آن محبوب می شود و وجود برای او معنائی جز آن عزیزش ندارد. این نوشتہ ہا برای نویسندہ چنین وضعی داشتہ و دارد. آخر جانانی داریم در پس پردہ غیبت، دل دادہ ای داریم در زندان عزلت، نازنین یاری داریم در بدر دیار غربت، آقا و مولائی داریم آوارہ بیابان ہجرت، ماہی داریم در چاہ وحدت و امامی داریم ماموم مشیت.

ص: ۱۴

۱-۱. دیوان حافظ غزل ۱۱.

راهی به او نداریم، نشانی از او نمی دانیم و از جایگاهش با خبر نیستیم. لیت شعری این استقرت بک النوی، بل ای ارض تقلک او ثری ابر ضوی ام غیرها ام ذی طوی؟ جمله ای از دعای شریف ندبه (۱) باشد که این اوراق و صفحات و این خطوط و سطور، نامه ای باشد به دیار یار و وسیله ارتباطی با آن گرامی تر از جان، که به او رواست این چنین نامه نوشتن و خامه بر گرفتن.

قلم بتراشم از هر استخوانم

مرکب بگیرم از خون رگانم

بگیرم کاغذی از پرده دل

که بنویسم به یار مهربانم (۲).

اما آنچه مربوط به دگران می شد اینک: می دیدم گوشه و کنار جمعی از آنچه آورده ایم یاد می کنند و به این وسیله به یاد آن یادگار و وارث همه سلف صالح می افتند پس چه بهتر که تا توانی هست توان را در این راه کار گرفته، از جان مهرشان نوشیده و در قالب کلمات و ترسیم خطوط و سطور جرعه ای از باده و دادشان در کام دل دوستان فرو ریزیم.

لی حبيب عربی مدنی قرشی

که بود درد و غمش مایه شادی و خوشی

فهم رازش نکنم او عربی من عجمی

لاف عشقش چه زخم او عربی من حبشی

ص: ۱۵

۱-۲. بحار الانوار ج ۱۰۲ ص ۱۰۸.

۲-۳. دیوان بابا طاهر عریان ص ۲۲.

ذره وارم به هواداری او رقص کنان

تا شد او شهره آفاق به خورشید و شی

صفت باده عشقش ز من مست مپرس

ذوق این می شناسی به خدا تا نجشی

مصلحت نیست مرا سیری از آن آب حیات

ضاعف الله به کل زمان عطشی

گر چه صد مرحله دور است ز پیش نظرم

وجهه فی نظری کل غداه و عشی (۱).

امید است مستی باده محبت و شور و وجد جام مهرشان هر چه زودتر پیوند به سبوی وصالشان پیدا کند و کام دل تشنگان
بادیه هجران و خستگان بیداء غیبتشان دردی کش عصر ظهورشان گردد.

از باده وصل خود ما را بچشان جامی

ما را نبود جانا غیر از تو دل آرامی

گفتی ز کفم دردی از درد بیا شامی

ای درد توام درمان در بستر ناکامی

وی یاد توام مونس در گوشه تنهایی (۲).

در نظر است به لطف حق متعال و عنایت حضرت صاحب الامر علیه السلام در این نوشتار آنچه مربوط به قبل از ولادت آن
وجود مقدس است

ص: ۱۶

۱-۴. از نسخه خطی اشعار مرحوم شهودی - ثقه المحدثین حاج شیخ عبدالله واعظ یزدی رحمه الله.

۲-۵. از نسخه خطی اشعار مرحوم شهودی - ثقه المحدثین حاج شیخ عبدالله واعظ یزدی رحمه الله علیه.

بیاوریم و لذا آن را حدیث قبل از میلاد نامیدیم تا اگر توفیق رفیق گردد، دو نوشته دیگر یکی حدیث شب میلاد و دیگری حدیث بعد از میلاد پی در پی فراهم آید. لازم به تذکر است هر چند در این زمینه سخن بسیار گفته اند و تالیف فراوان آورده اند و خدمات همگی منظور نظر آن وجود مقدس بوده و مورد سپاس و تقدیر است ولی (کم ترک الاول للآخر) امید است این سطور حاوی نکات و دقائقی باشد که جایگاه خاص خود را همانند دو نوشته گذشته پیدا کند.

این مجموعه از سه قسمت تشکیل می شود:

۱ - نوید میلاد و بشارت مولود

۲ - تفسیر و تاویل یک آیه

۳ - حدیث قبل از میلاد.

نیمه شب پنجشنبه - بیستم شعبان المعظم ۱۳۷۷ / ۹ / ۱۹ - ۱۴۱۹ مشهد مقدس - سید مجتبی بحرینی.

ص: ۱۷

یکی از خصائص مولود نیمه شعبان که از آغاز عالم تا پایان آن کسی آن خصوصیت را نداشته، ندارد و نخواهد داشت، بشارت هائی است که از ابتداء آفرینش نسبت به میلاد حضرتش و آنچه متعلق به اوست داده شده است. در ابتداء امر ممکن است این ادعا قدری در نظر سنگین و یا بدون دلیل و خالی از برهان جلوه کند و فوراً این تصور پیش آید که نویدهای فراوان از آغاز عالم برای نوع انبیاء و اولیاء بوده است به خصوص نسبت به اجداد طاهرین و آباء گرامی حضرتش، ولی با توضیحی که می آوریم، اختصاص این امر به آن وجود مقدس (با این کم و کیف) روشن شده و مطلب با دلیل و همراه با گواه و شاهد جلوه می کند. توضیح اینکه: در طول تاریخ بشارت های بسیاری نسبت به انبیاء و اولیاء رسیده است و نوعاً هر پیامبری مبشر رسول بعد از خود بوده است، آدم بشارت شیث می دهد، شیث از ادريس سخن به میان می آورد، ادريس به نوح رهنمون می شود و نجی الله بشارت ابراهيم می دهد، خلیل خدا از پیامبران بعد و همه آنها نوید نقطه ختمیه رسالت را

می دهند در قرآن شریف صریحا نوید عیسی بن مریم نسبت به پیامبر خاتم آمده است: و مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد (۱) من عیسی بشارت دهنده هستم به رسولی که بعد از من خواهد آمد و نامش احمد است. همچنین نسبت به اوصیاء رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بشارت ها و نویدهای بسیار رسیده است. همه این ها درست و جای هیچ تردیدی در آنها نیست. ولی آنچه ما می گوئیم و ادعا کرده و برهان هم با آن همراه داریم این است که: در عالم خلقت فقط یک وجود مقدس است. در بوستان آفرینش فقط یک سرو ناز است،

یکی درخت گل اندر فضای خلوت ما است

که سروهای چمن پیش قامتش پستند (۲).

در گلستان هستی فقط یک گل است در آسمان وجود فقط یک ستاره است و در جمع همه عناصر فقط یک عنصر است که از حق متعال جل جلاله تا حضرت عسکری علیه السلام و از آغاز عالم تا نزدیک طلوع فجر نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری پیوسته بشارت ولادت و نوید آمدن او داده شده است. این کمال شخص ثانی و شخصیت دوم ندارد، و نسخه ای برابر با این اصل نمی شناسیم، نسخه منحصر به فرد است و سر مطلب هم روشن.

ص: ۲۲

۱- ۱. سوره صف آیه ۶.

۲- ۲. کلیات سعدی ص ۵۹۲.

زیرا آن وجود مقدس و آن فیض اقدس، مقام خاتمیت دارد. خاتم الائمه است. خاتم الاوصیاء است. و به عبارت دیگر انبیاء و اوصیاء قبل از آن حضرت هم مبشر بوده اند و هم مبشر. بشارت داده شده پیشینیان خود بوده اند و بشارت دهنده نسبت به بعد از خود. در این میان تنها کسی که فقط مبشر است و مبشر نیست اوست، او فقط بشارت داده شده است، چون بعد از او کسی نیست که او بشارتش را بدهد. همه گفته اند او می آید ولی او نگفته کسی می آید. آخر او خط آخر است. و آخر خط. با این خصوصیات و با این کم و کیف نوید و بشارت دیگری را نمی شناسیم. اینک که حدود ادعا روشن شد و مرز این خصوصیات را شناختیم برای اینکه آنچه آوردیم همراه با گواه و شاهد و مقرون به برهان و دلیل باشد به این احادیث توجه کنیم و در مضامین و محتوایش دقت داشته باشیم.

خداوند متعال نوید می دهد:

در شب معراج حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم را سیر داده و سفر بردند و او را از سدره المنتهی گذرانده و به حجب نوری رساندند.

در لیله الاسراء و شب اسرار

شب آن معراجی عرش آشیانه

به سبحان الذی اسری ترانه

فراز بارگاه عرش بنشست

ز جام لی مع الله گشت سرمست (۱).

ص: ۲۳

آری در محفلی که:

چون از سر سدره بر گذشتی

اوراق حدوث در نوشتی

سبوح زنان عرش پایه

از نور تو عرش کرده سایه

از حجله عرش بر پریدی

هفتاد حجاب را دریدی

خرگاه برون زدی ز کونین

در خیمه خاص قاب قوسین (۱).

از جمله مطالبی که در آن خلوت سرای ناز و سراپرده اعزاز، خدای واحد احد، با حبیبش محمد احمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمود این بود: و بالقائم منکم امر ارضی بتسیحی و تقدیسی و تهلیلی و تکبیری و تمجیدی. بوسیله قائم شما زمین را به تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر و تمجیدم آباد می کنم، و به وسیله او زمین را از دشمنانم پاک می سازم و در اختیار اولیائم قرار می دهم و به وسیله او کلمه کافران و سخن ملحدان را پست نموده و گفته خودم را برتری بخشم به وسیله او شهرها و بندگانم را به علمم حیات بخشیده و گنجینه ها و ذخائر را برای او ظاهر ساخته و به اراده ام او را به اسرار ضمائر مطلع سازم و برای اعلان دین و تحقق فرمانم او را به فرشتگانم کمک دهم، اینست ولی من به حق، و مهدی بندگانم به صدق و راستی. ذلک ولی حقا و مهدی عبادی صدقا. (۲) در همان شب است که این مولود موعود و این کلمه محمود و حجت معبود را در هاله ای از نور همراه با حور و سرور، به جد امجدش پیامبر

ص: ۲۴

۱-۴. کلیات نظامی ص ۲۲۴.

۲-۵. امالی صدوق، مجلس ۹۲ ح ۴ ص ۵۰۴ و بحار الانوار ج ۵۱ ص ۶۶.

خاتم صلی الله علیه و آله و سلم نشان دادند. در حالی که در وسط انوار خاندان رسالت علیهم السلام همانند کوکب دری و ستاره روشنی درخشش داشته و به پا خاسته. چون رسول خدا جویا می شود: من هولاء؟ اینان کیانند؟ جواب آید: هولاء الائمة و هذا القائم محلل حلالی و محرم حرامی و ینتقم من اعدائی یا محمد احببه فانی احبه و احب من یحبه. (۱).

اینان ائمه و پیشوایان هستند و این قائم و بپاخاسته (در جمع آنان) کسی است که حلال مرا حلال بدارد و حرام مرا حرام گرداند. (ضامن اجرای احکام و قوانین من باشد) و انتقام از دشمنانم بگیرد. ای محمد او را دوست بدار که من او را دوست دارم و دوست می دارم هر که او را دوست بدارد. چه جمله نوید بخشی و چه سخن سرور آفرینی. چقدر آن مولود موعود و قائم معهود مورد علاقه و محبت پروردگار است که خدا دوستان او را هم دوست دارد. آری (لاجل عین الف عین تکریم) به خاطر یک دیده به هزار دیده با دیده احترام می نگرند. مهدی من، قائم به امر من، آن قدر تو را دوست دارم که در هر دلی مهر تو یافت شود صاحب آن دل هم محبوب من می شود و اگر کسی محبوب من شد و من کسی را دوست داشتم دگر جایگاهش معلوم است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بشارت می دهد:

ابی سعید خدری گوید، پیامبر اکرم فرمود: ابشرکم بالمهدی، یبعث فی امتی علی اختلاف من الناس و زلازل، فیملا الارض قسطا و عدلا کما ملئت

ص: ۲۵

جورا و ظلما، یرضی عنه ساکنی السماء و ساکنی الارض. (۱) بشارت می دهم شما را به مهدی که در میان امت من برانگیخته خواهد شد در حالی که اختلاف و زلزله ها مردم را فراگرفته است. پس زمین را به عدل و داد مملو سازد آنسان که از جور و ستم پر شده است. آسمانیان و زمینیان همگی از او راضی و خشنود هستند. چون حضرتش در آستانه رحلت قرار می گیرد و دختر گرامیش فاطمه طاهره علیها السلام کنار بسترش می نشیند و صدایش به گریه بلند می شود، دختر را چنین نوید می دهد: و منا مهدی هذه الامه. دخترم مهدی این امت از خاندان ماست. آن گاه که هرج و مرج دنیا را بگیرد، آشوب و فتنه ها پدید آید، امنیت از راه ها برخیزد، بعضی بر بعضی حمله برند، بزرگ بر کوچک رحم نکند و کوچک پاس حرمت بزرگ را ندارد، خدای عز و جل مهدی ما خاندان را ظاهر سازد که نهمین فرزند حسین علیه السلام است. به پاخاسته و برج و باروهای ضلالت و گمراهی را فتح نماید و دل های بسته را بگشاید و قیام به دین نماید، در آخر الزمان، آن گونه که من قیام به آن نمودم، در این زمان. و زمین را از عدل پر کند، آن گونه که از جور مملو شده است. (۲).

امیرالمومنین علیه السلام هم از آن وجود مقدس یاد می کند:

اصبغ بن نباته که از بزرگان اصحاب امیرالمومنین علیه السلام است گوید:

ص: ۲۶

۱-۷. احادیث المهدی - علیه السلام از مسند احمد حنبل - ص ۵۶.

۲-۸. کفایه الاثر ص ۶۴ - ۶۳.

وقتی خدمت حضرت شرفیاب شدم، دیدم حضرتش به فکر فرورفته و با انگشت مبارک به زمین می زند. عرضه داشتم آقا شما را چه شده که این چنین به اندیشه فرورفته و دست بر زمین می نهید؟ آیا رغبتی در خاک دارید؟ (در فکر خلافت میان خاکیان هستید) فرمود: نه، به خدا قسم نه رغبتی به خاک دارم و نه چشمی به دنیا داشته و دارم. گفتم: پس در چه فکر هستید؟ فرمود: در فکر مولودی هستم که از نسل من به دنیا می آید و یازدهمین فرزند من است، هو المهدی یملاها عدلا کما ملئت جورا و ظلما. اوست مهدی، همان که دنیا را پس از پر شدن از بیداد، از داد مملو سازد. نسبت به او حیرتی است و غیبتی که جمعی دچار ضلالت و گمراهی شده و گروهی دگر هدایت یافته و به او رهنمون شوند. (۱) چون در مقام بیان صفات این مولود که آخرین فرزند معصوم اوست بر می آید و از سعه صدر و گشادی دست و کثرت علم او سخن می گوید. در حقش دعا می کند و آه می کشد و با دست به سینه اش اشاره نموده اشتیاقش را به دیدارش اظهار می دارد: هاه شوقا الی رویته آه چه قدر مشتاق دیدار او هستم، ای کاش او را می دیدم. (۲) چه می گوئیم و می شنویم؟! چه می خوانیم و می نویسیم؟! کیست و برای دیدار که آه می کشد؟! علی علیه السلام است. امیر مومنان است. ابوالائمه است. دومین شخصیت عالم خلقت است. یکی از ارکان ثلاثه هستی و آفرینش است. برای دیدار مولود نیمه شعبان حضرت ابیصالح المهدی

ص: ۲۷

۱- ۹. کمال الدین باب ۲۶ ح ۱ ص ۲۸۹ و غیبت نعمانی ص ۶۱ - ۶۰ و غیبت شیخ طوسی ص ۱۰۴.

۲- ۱۰. غیبت نعمانی ص ۲۱۴ باب ۱۳ ح ۱.

(عجل الله تعالى فرجه الشريف) آه می کشد. آخر پسر را پدر می شناسد. خاتم اوصیاء الانبیاء می داند خاتم الاوصیاء کیست.

گرامی مادرش فاطمه صدیقه علیها السلام هم از او سخن می گوید:

آن گاه که پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دختر عزیزش زهرا علیها السلام برای شکوه و گریه کنار قبور شهدای احد می آمد و آن چنان می نالید که بند دل می برید و با آب دیده ای که بر تربت پاک عم گرامیش جناب حمزه سیدالشهداء می ریخت عقده دل می گشود، محمود بن لبید که شاهد این صحنه حزین بود به حضرتش عرضه داشت: چرا علی علیه السلام در مقام گرفتن حشش برنیامد؟ فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین فرموده است مثل الامام مثل الکعبه اذ توتی و لا یاتی مثل امام علیه السلام مثل کعبه است، باید نزد او رفت، او نزد کسی نمی رود. به خدا سوگند اگر حق را بر اهلش باقی گذارده و پیروی از عترت و خاندان پیامبر می نمودند دو نفر در امر خدا با یک دیگر اختلاف پیدا نمی کردند. و پیوسته خلفی از سلفی این مقام را به ارث می برد تا قائم ما خاندان که نهمین فرزند حسین علیه السلام است به پا می خاست. (۱).

حضرت مجتبی علیه السلام فرمود:

آیا نمی دانید هیچ کدام از ما خاندان نیست جز اینکه در گردش

ص: ۲۸

بیعتی از ستمگر زمان است مگر آن قائم که روح الله پسر مریم (عیسی) علیه السلام پشت سرش نماز گذارد و خدا ولادتش را مخفی نموده و شخص او را غائب گرداند تا وقتی خروج می کند، پیمانی از کسی بر گردنش نباشد. او نهمین فرزند برادرم حسین علیه السلام است. پسر بانوی کنیزان که خدا عمرش را در غیبتش طولانی بدارد. سپس به قدرت خود، او را به صورت جوانی که کمتر از چهل سال دارد ظاهر سازد تا روشن شود که خدا بر هر چیز توانا است. (۱).

سیدالشهدا علیه السلام فرمود:

قائم هذه الامه هو التاسع من ولدی و هو صاحب الغیبه و هو الذی یقسم میراثه و هو حی (۲) قائم این امت نهمین فرزند من است و اوست صاحب غیبت و هم اوست که در حال حیات میراثش قسمت شود.

امام چهارم حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود:

قائم ما خاندان، ولادتش بر مردم مخفی می شود تا آنجا که گویند هنوز متولد نشده است تا آن گاه که می آید بیعتی از کسی در گردنش نباشد. (۳).

ص: ۲۹

۱- ۱۲. کمال الدین باب ۲۹ ح ۲ ص ۳۱۶ و بحار الانوار ج ۵۱ ص ۱۳۲.

۲- ۱۳. کمال الدین باب ۳۰ ص ۳۱۷.

۳- ۱۴. کمال الدین باب ۳۱ ح ۶ ص ۳۲۲ و بحار الانوار ج ۵۱ ص ۱۳۵.

حضرت باقر علیه السلام آیه ای را به آن مولود تفسیر می کند.

ام هانی گوید صبحگاهی به دیدار آقایم حضرت ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام رفتم و به حضرتش عرضه داشتم سید من آیه ای در کتاب خدای عز و جل فکرم را به خود مشغول داشته و شبم را به بیداری کشانده. فرمود: ای ام هانی سوال کن. گفتم: آقای من این کلام خدای عز و جل است. فلا اقسام بالخنس الجوار الكنس (۱) فرمود: خوب سوالی نمودی ای ام هانی. سوگندی که این آیه شریفه یاد می کند مولودی است در آخر الزمان که مهدی این خاندان است و برای او حیرتی است (جمعی در امر او دچار تحیر می شوند) و غیبتی، گروهی نسبت به او گمراه شوند و جمعی هدایت یابند، خوشا به حال تو اگر او را درک کنی، خوش بر احوال آنان که او را درک نموده و به افتخار عصر ظهور موفور السرورش نائل آیند. (۲) و می فرمود: از امور مسلمی که خدا حتم نموده قیام قائم ما دودمان است که هر کسی شک کند در آنچه می گویم کافر به حق متعال است آن گاه فرمود پدر و مادرم به فدای آن آقا که هم نام و هم کنیه من است و هفتمین از فرزندان من است پدرم به فدای آن که زمین را از داد و عدل پر کند آن گونه که مملو از بیداد و ستم گردیده است. (۳).

ص: ۳۰

۱-۱۵. سوره تکویر آیه ۱۶ - ۱۵.

۲-۱۶. کمال الدین باب ۳۲ ج ۱۴ ص ۳۳۰ و بحار الانوار ج ۵۱ ص ۱۳۷.

۳-۱۷. غیبت نعمانی باب ۴ ح ۱۷ ص ۸۶.

حضرت صادق علیه السلام نسبت به حضرتش چه فرموده است؟

آن گاه که از امام ششم علیه السلام سوال شد هل ولد القائم؟ آیا حضرت قائم علیه السلام متولد شده است؟ در پاسخ می فرمود: لا- و لو ادرکته لخدمته ایام حیاتی. نه هنوز به دنیا نیامده و اگر من او را ادراک نمایم هر آینه در تمام زندگی و طول حیاتم کمر همت به خدمتش می بندم. (۱) و آن چنان این جمله - لو ادرکته لخدمته - سنگین است که مرحوم مجلسی در توضیحش می گوید: ای ربیته و اعنته (۲) یعنی در مقام پرورش و کمک او بر آیم. ولی بهتر است کلام حضرت صادق علیه السلام را به همان ظاهرش باقی بگذاریم و توضیحی نسبت به آن نیاوریم. حجتی چون صادق آل محمد علیه السلام نسبت به ششمین فرزندش می گوید لو ادرکته لخدمته. اگر درکش کنم در مقام خدمتش بر آیم! چه می فهمیم؟ قدر زر زرگر شناسد قدر گوهر گوهری، امام ششم علیه السلام می داند قائم آل محمد علیه السلام کیست و معرفت و شناخت نسبت به او دارد که این جمله را می گوید. یا بگوید او از من و من از اویم آن گونه که این حدیث بازگو می کند: ینتج الله تعالی فی هذه الامه رجلا- منی و انا منه. خدا در این امت بدارد مردی را که از من است و من از او هستم هم او که خدایش بوسیله او برکات آسمان ها و زمین را ظاهر سازد آسمان آتش را فرود آرد و زمین بذرش را برون سازد و حیوانات وحشی و درندگان در روزگارش احساس امنیت کنند و زمین را از قسط و عدل پر کند آن گونه که امتلاء از ظلم و

ص: ۳۱

۱- ۱۸. غیبت نعمانی باب ۱۳ ح ۴۶ ص ۲۴۵.

۲- ۱۹. بحار الانوار ج ۵۱ ص ۱۴۸.

جور پیدا نموده. (۱) حدیثی می گوئیم و می شنویم، می خوانیم و می نویسیم. آن نازنین مولود از امام صادق علیه السلام است روشن، ششمین فرزند آن حضرت است، اما امام ششم از آن مولود نازنین و موعود دلبرین است یعنی چه؟ سرش را باید از جمله ای که جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق حضرت حسین علیه السلام فرموده است جو یا شد که حسین منی و انا من حسین.

ای چه خوش باشد که سر دلبران

گفته آید در حدیث دیگران

یا به یاد ولادت و غیبتش بر خاک نشسته، گریه و فغان بر می آورد. جمعی از بزرگان اصحاب بر حضرتش وارد شده دیدند حجت خدا حضرت صادق علیه السلام روی خاک نشسته و پوششی موئین کوتاه آستین بر تن دارد و چون مادری جوان مرده و سوخته دل، می گرید و می نالد و آثار حزن و اندوه بر سیمای مبارکش ظاهر است و می گوید سیدی غیبتک نفت رقادی و ضیقت علی مهدی و ابتزت منی راحه فوادی، سیدی غیبتک وصلت مصابی بفجایع الابد. آقای من غیبت تو خواب از دیده ام برده و زمین را بر من تنگ نموده و راحت و آرامش را از دلم ربوده. سید من غیبت تو مصیبت مرا به سختی های همیشگی و ابدی پیوند داده... سدیر که در جمع آنان بود گوید عقل های ما پرید و دل های ما از جزع و بی تابی شکاف برداشت. گمان کردیم حادثه سخت و واقعه ناگواری بر حضرتش وارد آمده، عرضه داشتیم ای پسر بهترین خلق، خدا

ص: ۳۲

دیده ات را نگریاند چرا این چنین می گریید و باران اشک می بارید؟ حضرت نفسی بلند کشید و فرمود وای بر شما. صبح امروز در کتاب جفر نگاه می کردم و آن کتابی است که مشتمل است بر مرگ ها و بلاها و مصائب و آنچه شده و خواهد شد تا قیامت که خدا آن کتاب را به حضرت ختمی مرتب و ائمه بعد از او اختصاص داده است. در آن کتاب تامل می کردم در ولادت و غیبت و طول عمر قائم ما خاندان و بلایا و سختی هائی که بر اهل ایمان در روزگار غیبت حضرتش وارد می آید، شک و تردیدها که بر دل ها در سایه طول غیبت آن حضرت می نشیند و ارتداد و بازگشت از دین که به سراغ اکثر مردم می آید (با تامل در این امور) رقت مرا گرفت و این چنین حزن و اندوه بر من مسلط شد... (۱).

نمی دانم در کنار این گونه احادیث چه باید گفت و در حاشیه اش چه باید نوشت صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم همان شخصیتی که افتخار انتساب به او را داریم و مکتب و مذهبمان را به او نسبت می دهیم. یاد ولادت و غیبت و بلایای روزگار استتار فرزندش مهدی آل محمد علیهم السلام این چنین او را بی تاب نموده، آن فخر افلاک و املاک را بر خاک نشانده و خواب از چشمش ربوده. اگر این احادیث واقعیت و حقیقت دارد که مسلما دارد حساب من و امثال من خیلی پاک است، پاک. و کارمان خیلی خراب است، خراب. ما چه می گوئیم و چه کشکی می سائیم و در چه فکر و خیالی هستیم. غصه غیبت و بلای عصر عزلت، قبل از ولادت آن وجود

ص: ۳۳

۱- ۲۱. کمال الدین باب ۳۳ ح ۵۰ ص ۳۵۴ - ۳۵۲ و غیبت شیخ طوسی ص ۱۰۶ - ۱۰۵ و بحار الانوار ۵۱ ص ۲۲۰ - ۲۱۹.

مقدس با دل و دیده جدش حضرت صادق علیه السلام چنین کرده و ما در عصر غیبت و کوران بلایای روزگار اختفاء حضرتش این چنین بی خیال و آسوده بال و در فکر مال و منال و شهرت و مقام که حتی از نام و یاد او هم می خواهیم در مسیر منافع و مقاصد خودمان استفاده کنیم. گویا آن قائم منتظر و حجت موعودی که امام ششم علیه السلام و یا سایر اولیاء این چنین به یادش فغان داشته و بی تاب بودند غیر از آن امام زمانی است که ما می گوئیم و از او یاد می کنیم! بگذریم. حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در بغداد بعد از نماز عصر دست به آسمان بر می دارد و برای آن وجودش مقدس دعا می کند: اسئلک باسمک المکنون المخزون الحی القیوم الذی لا یخیب من سئلک به ان تصلى علی محمد و آله و ان تعجل فرج المنتقم لک من اعدائك و انجز له ما وعدته یا ذا الجلال و الاکرام تو را می خوانم به نام پنهان در گنجینه محفوظ که حی قیوم است، همان نام که هر کس از تو به آن نام مسئلت نماید محروم نگردد، از تو می خواهم که بر پیامبر و خاندانش درود فرستاده در فرج آن کس که انتقام تو را از دشمنانت بگیرد شتاب گیری و آنچه به او وعده داده ای تحقق بخشی ای صاحب جلالت و کرامت. راوی این حدیث (یحیی بن فضل نوفلی) گوید: وقتی این دعا را از حضرتش شنیدم عرضه داشتم چه کسی است آن که در حقش چنین دعا می کنید و مسئلت دارید؟ فرمود:

ذلك المهدى من آل محمد صلى الله عليه و آله و سلم او مهدى خاندان رسالت است آن گاه در مقام توصيف و معرفى او بر آمده و همانند كسى كه ناز كسى را مى خرد و قربان او مى شود فرمود: پدرم فدای او باد كه وسعت و گشایش در ناحیه سینه و شكم دارد. همو كه ابروانی پیوسته و ساقهائی باریك دارد. فاصله میان دو شانه اش بسیار و رنگش گندم گون است كه زردی شب زنده داری بر چهره اش با گندم گونی آمیخته است، پدرم فدای او باد كه شبها در مقام رعایت و دیدار ستارگان بر مى آید و پیوسته در ركوع و سجود است، پدرم فدای او كه در راه خدا به سرزنش سرزنش كنندگان توجهی نكند، همان كه چراغ شبهای تار است، پدرم به فدای او باد كه قیام به امر خدا بنماید. (۱).

چون از حضرت رضا علیه السلام سؤال شد:

من القائم منكم؟ قائم شما دودمان کیست؟ فرمود چهارمین فرزند من است كه پسر بانوی کنیزان است. خدا بوسیله او زمین را از آلودگی ستم پاک سازد و از هر ظلمی پاکیزه بدارد. هم اوست كه مردم در ولادتش شك كنند. و قبل از خروجش صاحب غیبت باشد و چون بیاید زمین به نورش روشن گردد و ترازوی داد و میزان عدل میان مردم بگذارد و كسى به كسى ستم ننماید و زمین برایش پیچیده شود و سایه برای او نباشد. و منادی از آسمان به نام او ندا دهد كه همه مردم بشنوند الا ان حجه الله

ص: ۳۵

قد ظهر عند بيت الله فاتبعوه فان الحق معه. آگاه باشید که حجت خدا کنار خانه خدا ظاهر شد از او پیروی کنید که حق با اوست. (۱) همچنین وقتی جناب ابی القاسم عبدالعظیم حسنی - مدقون در ری - به محضر امام نهم حضرت جواد الائمه علیه السلام شرفیاب شد و می خواست از حضرتش سؤال کند که آیا قائم علیه السلام همان مهدی است یا غیر او (قبل از اینکه بپرسد) حضرت فرمود: یا ابا القاسم ان القائم منا هوا المهدي الذي يجب ان ينتظر في غيبته و يطاع في ظهوره و هو الثالث من ولدي. ای ابا القاسم به درستی که قائم از ما خاندان همان مهدی است که واجب است در روزگار غیبت انتظارش را کشیدن و در زمان ظهور فرمان پذیرش بودن و او سومین فرزند من است... و هر آینه خدای تبارک و تعالی امر او را در یک شب اصلاح کند آن گونه که امر کلیمش موسی علیه السلام را برای یک شب به انجام رسانید... پس فرمود: افضل اعمال شیعتنا انتظار الفرج، برترین اعمال شیعیان ما انتظار فرج است. (۲) حضرت ابی الحسن الهادی علیه السلام به ابی هاشم جعفری که از خواص اصحابش بود فرمود: جانشین پس از من فرزندم حسن است پس چگونه اید شما با جانشین بعد از جانشین من؟ ابی هاشم عرضه داشت: برای چه؟ خدا مرا

ص: ۳۶

۱- ۲۳. کمال الدین باب ۳۵ - ح ۵ ص ۳۷۲.

۲- ۲۴. کمال الدین باب ۳۶ ح ۱ ص ۳۷۷.

فدای شما گرداند؟ فرمود چون شما از دیدار حضرتش محرومید، و بردن نام شریفش برای شما روا نیست گوید عرض کردم پس چگونه از او یاد کنیم؟ فرد بگوئید: الحجه من آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم حجت از خاندان رسالت علیه السلام (۱) آری و سرانجام پدر بزرگوارش حضرت عسکری علیه السلام در زندان از نور دیده اش یاد می کند و بشارت ولادتش را می دهد. عیسی بن صبیح گوید: حضرت ابی محمد حسن بن علی علیه السلام در حبس بر ما وارد شد و من حضرتش را می شناختم به من فرمود تو شصت و پنج سال و یک ماه و دو روز از عمرت گذشته است. من کتاب دعائی همراه داشتم که تاریخ ولادت در آن نوشته شده بود، نگاه کردم دیدم همان گونه است که حضرت خبر دادند، آن گاه به من فرمود پسری داری؟ گفتم نه (در حق من دعا کردند) بارالها به او فرزندی عنایت کن که بازو و کمک او باشد که خوب یار و توانی است فرزند. سپس این بیت شعر را می خواندند:

من کان ذا عضد یدرک ظلّامته

ان الذلیل الذی لیست له عضد

هر کس صاحب بازو و عضد بود (فرزند و یاری داشت) به مظالم خود می رسد و حقیض ضایع نمی شود بدرستی که ذلیل آن کسی است که بازوئی ندارد. من به حضرتش عرضه داشتم شما فرزندی دارید؟ فرمود آری به خدا

ص: ۳۷

سوگند به زودی صاحب پسری می شوم که زمین را به داد بدارد اما فعلا فرزندی ندارم. (۱) چون آنچه خبر داده بود محقق می شود و فرزند گرامیش به دنیا می آید سپاس حق می آورد. احمد بن اسحاق گوید: شنیدم حضرت عسکری علیه السلام می فرمود: الحمد لله الذی لم یخرجنی من الدنیا حتی ارانی الخلف من بعدی، اشبه الناس برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خلقا و خلقا. یحفظه الله تبارک و تعالی فی غیبتہ. ثم ینظره فیملأ الارض عدلا و قسطا کما ملئت جورا و ظلما (۲) حمد مخصوص آن خداست که مرا از دنیا نبرد (زنده ماندم) تا جانشین و خلف بعد از خودم را به من نشان داد (نور دیده ام به دنیا آمد و او را دیدم) همان که شبیه ترین مردم است به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جهت خلقت و اخلاق خدای تبارک و تعالی او را در روزگار غیبتش محفوظ بدارد. سپس او را ظاهر نموده که زمین را از عدل و قسط پر سازد همان طور که از جور و ظلم مملو شده است. آری همه از او می گویند و همه بشارت ولادت و ظهور او را می دهند و همه در انتظار آمدن او هستند. هر کس به هر نحوی که ممکن است او را می جوید و رهنمون به او می شود که چه به جا است تضمین زیبایی که مرحوم شیخ بهاء الدین عاملی نسبت به غزل خیالی بخارائی دارد در این جا بیاوریم.

ص: ۳۸

۱-۲۶. بحار الانوار ج ۵۱ ص ۱۶۲.

۲-۲۷. کمال الدین باب ۳۸ ح ۷ ص ۴۰۹.

تا کی به تمنای وصال تو یگانه
اشکم شود از هر مژه چون سیل روانه
خواهد به سر آمد شب هجران تو یا نه؟
ای تیر غمت را دل عشاق نشانه
جمعی به تو مشغول و تو غایب ز میانه
رفتم به در صومعه عابد و زاهد
دیدم همه را پیش رخت راکع و ساجد
در میکده رهبانم و در صومعه عابد
گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد
یعنی که تو را می طلبم خانه به خانه
روزی که برفتند حریفان پی هر کار
زاهد سوی مسجد شد و من جانب خمار
من یار طلب کردم و او جلوه گه یار
حاجی به ره کعبه و من طالب دیدار
او خانه همی جوید و من صاحب خانه
هر درد که زخم صاحب آن خانه توئی تو
هر جا که روم پرتو کاشانه توئی تو
در میکده و دیر که جانانه توئی تو
مقصود من از کعبه و بتخانه توئی تو
مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه

بلبل به چمن زان گل رخسار نشان دید

پروانه در آتش شد و اسرار عیان دید

عارف، صفت روی تو در پیر و جوان دید

یعنی همه جا عکس رخ یار توان دید

دیوانه منم من که روم خانه به خانه

عاقل به قوانین خرد راه تو پوید

دیوانه برون از همه آئین تو جوید

تا غنچه بشکفته این باغ که بوید

هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید

بلبل به غزل خوانی و قمری به ترانه

بیچاره - بهائی - که دلش زار غم تو است

هر چند که عاصی است ز خیل خدم تو است

امید وی از عاطفت دمبدم تو است

تقصیر - خیالی - به امید کرم تو است

یعنی که گنه را به از این نیست بهانه (۱).

آری هر کس به زبانی صفت حمد او می گوید و ثنای او می آورد و نوید او را می دهد و به یاد او آه می کشد و می گیرد. که برای شاهد گفتار و اقامه برهان نسبت به آنچه در آغاز آوردیم به همین مقدار بسنده می کنیم. که در خانه اگر کس است یک حرف بس است.

ص: ۴۰

دیدیم چگونه ابتدا خود حق متعال از ولادت و غیبت و ظهور آن وجود مقدس سخن به میان آورده و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا حضرت عسکری علیه السلام همگی به او رهنمون گشته و گاهی با اشک شوق ولادت و دیدارش، و گاهی با فرح و شادمانی روزگار ظهورش، و زمانی با دیده نمناک از غم غیبت و روزگار هجرانش، از او یاد کرده اند. در فصل بعد ان شاء الله تعالی به عنوان نمونه آنچه از سایر انبیاء نسبت به آن میلاد مسعود و مولود موعود رسیده است اشاره می کنیم. این فصل را با نقل چند بند از مسمط شیوای شمس اصطهباناتی خاتمه می دهیم

ای باد صبا یک دم بگذر ز سر کویش

و انگه به وزیدن آی بر سنبل گیسویش

یک رشته به دست آور از سلسله مویش

یا آن که به ما آور یک نکهتی از بویش

تا ناز کنی زین پس بر نافه تاتاری

آمد پسری آن کو، هر دیده به راهش بود

آن کو همه آفاق مشتاق نگاهش بود

آن کو همه را آمال آن عارض ماهش بود

آن کو همه را مقصد آن خال سیاهش بود

آمد که کند دین را با قدرت حق یاری

هم پادشه گیتی هم منتخب دوران

هم نسل رسول الله هم نجل شه مردان

هم خیل رسل را ماه هم جان و هم او جانان

هم فاطمه را چون چشم هم نرجس را چون جان

هم معدلتش آئین هم رسم نکوکاری

از روز ازل عالم خود منتظرش باشد

چشم و دل عشاقش دائم به رهش باشد

این بعثت و این نهضت حق در نظرش باشد

تا بعد هزاران قرن طرح دگرش باشد

یعنی که نظام کل سازد به کفش جاری

امروز در این غوغا مولای خلائق اوست

حلال مشاکل اوست کشف حقایق اوست

بر نیروی هر ملت هم غالب و فائق اوست

بینای مصالح اوست دانای دقائق اوست

بر دولت او ختم است آئین جهان داری

او بر حق و هر دعوی با حضرت او هیچ است

هر قدرت و هر نیرو در قدرت او هیچ است

این عالم و ما فیها با همت او هیچ است

هر افسر و هر اورنگ با شوکت او هیچ است

روزی که جهان گیرد با صولت قهاری

ادریس هوا خواهش عیسی است عنان دارش

الطاف خداوندی شد لشکر و سالارش

او حامی ما مخلوق خالق همه جا یارش
نظم همه موجودات امروز بود کارش
خیل ملکش باشد چون هیبت درباری
هم آدم و هم خاتم هم احمد و هم محمود
هم دولت او جاوید هم طالع او مسعود
هم چاکر او محبوب هم دشمن او مردود
روزی که عیان گردد بر مردم خواب آلود
یکباره جمال حق بینند به بیداری
میدان همه آفاق تنگ است به جولانش
سرهای سرافرازان گوی خم چو گانش
بسته است حیات ما، بر آن لب خندانش
سر هدیه درگاهش جان بدرقه جانش
پذیرد اگر از ما داریم سبک باری
تو حاکم و ما محکوم تو سید و ما بنده
ما نائم و تو قائم ما مرده و تو زنده
ما کور دل و جاهل تو روشن و تابنده
ما پست و زبون و سست تو شاه و برازنده
تو عرشی و ما فرشی تو نوری و ما ناری
از فرقت روی تو دل ها به خدا خون شد
سر رشته عمر ما از کف شد و بیرون شد

باز آ که دل خلقی دیوانه و مجنون شد
باز آ که ستمکاری در کسوت قانون شد
باز آ که بسی گرم است بازار دل آزاری
باز آ که زمین خالی است از عاقل و فرزانه
باز آ که به دین آمیخت یک سلسله افسانه
باز آ که شعار خلق شد مطرب و میخانه
باز آ که عدوی ما است هم کاسه و پیمانه
باز آ که عزیزان راست پیش همه کس خواری
ای ثانی حیدر خیز بر تو سن عزت پر
از چهره نقاب افکن در غزوه رکاب آور
از معرکه گیتی مردانه بر آور سر
می ریزد ز اعدا خون می تار به بحر و بر
آسان کن از این غوغا هر مشکل و دشواری
تا غاشیه مدحت دادند مرا بر دوش
جز مدح و ثنای تو از هر سخن خاموش
از کجروی دوران رفته است ز مغزم هوش
بی مهری این مردم آورده مرا در جوش
تا چند کجا شاها - شمس - از غم تو زاری (۱).

ص: ۴۴

تفسیر و تأویل آیه و لقد كتبنا فی الزبور...

و لقد كتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون سوره انبیاء - آیه ۱۰۵ و سوگند که هر آینه، پس از نوشتن در ذکر، در زبور نگاشتیم که البته بندگان شایسته من زمین را به ارث خواهند برد. این آیه شریفه قرآن از جمله آیاتی است که ارتباط مستقیم با مولودی که از آغاز عالم نوید ولادت و بشارت قیام و ظهورش داده شده دارد. خوب است از این جهت که سخن راجع به این آیه تا حدودی کامل باشد ابتداء به تفسیر ظاهر آیه پردازیم: شیخ الطائفه مرحوم محمد بن الحسن الطوسی (قدس الله سره القدوسی) چنین آورده است: گفته شده مقصود از زبور کتب انبیاء گذشته است یعنی در آنها نوشتیم پس از آن که در ام الكتاب و لوح محفوظ ثبت کرده بودیم، و گفته شده مراد از زبور،

ص: ۴۷

زبور حضرت داوود علیه السلام است. یعنی در زبور داوود نوشتیم بعد از آن که در ذکر یعنی در تورات موسی علیه السلام نوشته بودیم و جمعی گفته اند معنای بعد الذکر قبل الذکر است و مراد از ذکر قرآن است، در آن ها نوشتیم که زمین را بندگان صالح من به ارث می برند. برخی گفته اند مقصود از زمین، زمین بهشت است که به بندگان صالح حق متعال می رسد. و برخی گفته اند مراد زمین دنیا است. که پس از رانده شدن کفار به مومنین از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به ارث می رسد. و کسانی هم زمین را به دیار شام تفسیر کرده اند که نصیب صالحان بنی اسرائیل می گردد و حضرت باقر علیه السلام فرموده است: به درستی که این آیه وعده ای است برای اهل ایمان که آنان وارث همه زمین می گردند. (۱) قدوه المفسرین مرحوم جمال الدین شیخ ابوالفتوح رازی در این آیه شریفه چنین گوید: اصحاب ما به این آیت استدلال کرده اند بر خروج مهدی علیه السلام و وجه استدلال آن که گفتند خدای تعالی گفت من در کتاب اوایل نوشته ام یکی از پس دیگری و بر پیغمبر مقدم فرستاده که من، جمله زمین را

ص: ۴۸

[برای آن که لام تعریف جنس است و استغراق را باشد و از اطلاق او جز زمین دنیا نشناسند] به میراث به بندگان صالح دهم، و اطلاق قدیم تعالی در حق شخصی. لفظ صالح دلیل بر عصمت او کند. برای آن که یکی از ما که تزکیه گیری کند آن باشد که گواهی دهد بر صلاح ظاهر او، برای آن که باطنش نداند و بر آن مطلع نباشد، چون خدای تعالی این تزکیه کند دلیل عصمت مزکی باشد، برای اینکه او عالم است به ظاهر و باطن و مطلع بر اسرار و نهانی، و در امت کس به عصمت ائمه نگفت و اثبات معصومی نکرد جز امامان پس از این وجه دلیل کند بر آن که مراد به آیت، معصومین باشند. اگر گویند صالحین جمع است و او یکی است، جواب گوئیم برای توقیر و تعظیم واحد را به لفظ جمع بر خوانند، دگر آن که روا بود که مراد او باشد و جماعتی از اصحاب او، چرا که عصمت او معلوم باشد به دلیل و عصمت ایشان مجوز ما را معلوم نباشد از جهت آن که بر تعیین ایشان دلیلی نیست. (۱) امین الاسلام مرحوم طبرسی (اعلی الله مقامه) گوید:

ص: ۴۹

۱-۲. روح الجنان و روح الجنان - تفسیر ابوالفتوح رازی - ج ۸ ص ۶۵ - ۶۴.

حضرت باقر علیه السلام فرموده است آنان - عباد صالح - اصحاب مهدی علیه السلام هستند در آخر الزمان و دلالت بر این معنی دارد آنچه خاص و عام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند که فرمود اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز هر آینه آن روز را خدای تعالی طولانی بدارد. تا مرد صالحی از اهل بیت من برانگیخته شود. و زمین را به داد بدارد آن گونه که از بیداد پر شده است. و در این زمینه روایات بسیاری رسیده است و آنچه از انس بن مالک نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود پیوسته کار شدت یابد و مردمان به بخل و حرص گرایند و دنیا پشت کند و قیامت بر پا نشود مگر بر بدترین مردمان، و مهدی نباشد مگر عیسی بن مریم، پس این حدیثی است که تنها محمد بن خالد جندی نقل کرده و او مردی است مجهول مضاف بر اینکه گاهی از این و گاهی از آن نقل نموده، و روایاتی که دلالت بر ظهور مهدی علیه السلام دارد، دارای سندهای صحیحه بوده و بیان گر این حقیقت است که آن حضرت از عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. ابوداؤد - صاحب سنن - از ام سلمه از پیامبر اکرم آورده است که فرمود: المهدی من عترتی من ولد فاطمه

- مهدی علیه السلام از عترت من و از فرزندان فاطمه علیها السلام است. (۱) سیوطی در این آیه شریفه احتمالات بسیاری از ابن عباس، سعید بن جبیر، شعبی، ابن زید، و دگران آورده است. ولی تنها حدیثی که نقل می کند آن هم از تاریخ بخاری این روایت است: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال الله تعالى ان الارض يرثها عبادي الصالحون فنحن الصالحون (۲) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود خدای تعالی فرموده است بدرستی که زمین را بندگان صالح و شایسته من ارث می برند، پس مائیم صالحان و شایستگان. مهین مفسر شیعه مرحوم علی بن ابراهیم قمی گوید: الکتب کلها ذکر... الصالحون، القائم علیه السلام و اصحابه قال و الزبور فيه ملاحم و تحمید و تمجید و دعاء. (۳).

(تمامی کتب آسمانی ذکر است و آن بندگان صالح که وارث زمین می گردند حضرت قائم علیه السلام و اصحاب او هستند. و در زبور اخبار آینده و حمد و سپاس و تمجید و ستایش حق متعال و دعا و نیایش بوده است). مفسر سترک قرن دهم مرحوم سید شرف الدین استرآبادی این احادیث را در ذیل آیه شریفه آورده است.

ص: ۵۱

۱-۳. مجمع البیان ج ۷ ص ۶۷.

۲-۴. در المنثور ج ۴ ص ۳۴۱.

۳-۵. تفسیر قمی ج ۲ ص ۷۷.

عن ابی جعفر علیه السلام قال قوله عز و جل - ان الارض یرثها عبادى الصالحون - هم آل محمد علیهم السلام حضرت باقر علیه السلام فرمود: کلام خدای - صاحب عزت و جلالت - که فرموده است بدرستی که زمین را بندگان صالح من به ارث می برند. آنان آل محمد خاندان رسالت علیهم السلام هستند. عن ابی صادق، قال سئلت ابا جعفر علیه السلام عن قول الله عز و جل - ولقد کتبنا فی الزبور - الایه - قال: نحن هم قال قلت - ان فی هذا لبلاغاً لقوم عابدين قال: هم شیعتنا. چون ابی صادق از امام پنجم علیه السلام از این آیه پرسید فرمود مائیم آنان (عباد صالحی که این آیه شریفه می گوید ما دومان هستیم) و چون از آیه بعد سؤال کرد که در این امر بلاغ و رسیدنی است برای گروهی که اهل عبادت و نیایش هستند. فرمود: آنان شیعیان ما هستند. عن ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام فی قوله عز و جل و لقد کتبنا فی الزبور... الایه قال: آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و من تابعهم علی منہاجهم - و الارض - ارض الجنه. حضرت کاظم علیه السلام در این آیه شریفه فرمود:

مقصود اهل بیت پیامبرند و کسانی که پیرو آنان بوده و بر روش و منهاج آن خاندان زندگی کنند، و زمین زمین بهشت است. عن ابی جعفر علیه السلام قال قوله عز و جل - ان الارض یرثها عبادى الصالحون هم اصحاب المهدى فى آخر الزمان. (۱) حضرت باقر (سلام الله علیه) در این آیه فرمود - عباد صالح - یاران حضرت مهدی علیه السلام در آخر الزمان هستند. جامع معقول و منقول مرحوم ملا- محسن فیض کاشانی در ذیل این آیه شریفه آورده است: و فی روایه اخرى و انزل الله علیه - یعنی علی داوود - الزبور فیه تحمید و تمجید و دعا و اخبار رسول الله و امیر المومنین و الائمه من ذریتهما علیهم السلام و اخبار رجعه و ذکر القائم علیه السلام (۲) در روایت دیگری آمده است که خداوند متعال زبور را بر داود پیامبر فرو فرستاد که در آن حمد و سپاس، تمجید و ستایش، دعا و نیایش بوده اخباری نسبت به رسول خدا و امیر مومنان و ائمه

ص: ۵۳

۱- ۶. تاویل الایات الظاهره فی فضائل العتره الطاهره. ج ۱ ص ۳۳۲.

۲- ۷. تفسیر صافی ج ۵ ص ۱۰۷.

از ذریه آنان (سلام الله عليهم اجمعين) در آن آمده بود. همچنین جریان رجعت و امام قائم علیه السلام در آن یاد شده بود. و آخرین حدیث را در این آیه شریف از کافی شریف بیاوریم که مرحوم کلینی بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام آورده است. عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله عليه السلام انه سئله عن قول الله عز و جل - و لقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر - ما الزبور و ما الذكر؟ قال: الذكر عند الله و الزبور الذي انزل على داوود و كل كتاب نزل فهو عند اهل العلم و نحن هم. (۱) عبدالله بن سنان از این آیه شریفه از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد و پرسید زبور چیست؟ و ذکر کدام است؟ حضرت در جواب فرمود: ذکر نزد پروردگار است و زبور آن کتابی است که بر داوود علیه السلام نازل شده است و هر کتابی که از آسمان فرود آمده پس آن کتاب در نزد اهل علم است و ما هستیم آن اهل علم، که تمامی کتب نزد آنها است. آنچه در این آیه شریفه از طریق خاصه و عامه حدیث رسیده است بیان گر این حقیقت است که خاندان رسالت عليهم السلام و اصحاب و یاران امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) وارث زمین خواهند شد و مجموعه روایات به جز یک حدیث از امام هفتم علیه السلام زمین را زمین معهود مورد نظر یعنی زمین همین عالم معرفی می کند و نتیجتاً آیه شریفه در مقام بیان آینده ای درخشان و روشن برای زمین است که جمع

ص: ۵۴

صالح و شایسته (آن هم صالحان و شایستگان که صلاح و شایستگی آن‌ها مورد رضا و امضاء حق متعال است) عهده دار
شئون زمین می‌گردند که فعلا در این جهت آیه سخنی نمی‌آوریم که مجالی وسیع می‌خواهد و به آوردن ابیاتی از شکوی و
توسل مرحوم جوهری بسنده می‌کنیم.

ای ولی عصر و امام زمان

ای سبب خلقت کون و مکان

ای به ولای تو تولای ما

مهر تو آئینه دل‌های ما

تا تو ز ما روی نهان کرده ای

خون به دل پیر و جوان کرده ای

خیز بین ای شه دنیا و دین

کفر گرفته همه روی زمین

عالم ما عالم دیگر شده

آینه دهر مکدر شده

شرع نبی یکسره بر باد رفت

دین ز کف بنده و آزاد رفت

خانه ایمان همه ویران بین

گبر و مسلمان همه یکسان بین

ای به تو امید همه خاکیان

بلکه امید همه افلاکیان

شمس و فلک شمسه ایوان تو است

جن و ملک بنده دربان تو است

مطلع و الشمس بود روی تو

مظهر و اللیل دو گیسوی تو

دیده خلقی همه در انتظار

کز پس این پرده شوی آشکار

هر چه ز بیگانه و خیل تواند

جمله در این راه طفیل تواند

محتجب از خلق جهان تا به کی؟

در پس این پرده نهان تا به کی؟

ما که نداریم به غیر از تو کس

ای شه خوبان تو به فریاد رس

خیز و بکش تیغ دو سر از نیام

ای شه منصور پی انتقام

خیز و جهان پاک ز ناپاک کن

روی زمین پاک ز خاشاک کن

ذاکر بیچاره همه صبح و شام

می کند از دور به کویت سلام (۱).

مطلب دیگری که از این آیه شریف استفاده می شود و مربوط به

سخن فعلی ما می باشد و به همین جهت هم این فصل را گشودیم این است که این حقیقت در کتب سابقه و نوشته های پیشینیان از جمله زبور داوود علیه السلام درج شده بوده نوید این مولود و بشارت قیام و ظهورش علاوه بر اینکه پس از ذات کبر یا مکرر در بیان نقطه ختمیه رسالت و اوصیاء گرامیش آمده در میان انبیاء سلف و پیامبران گذشته هم مورد سخن بوده، در کتب آنها هم ذکر شده است و همه این ها همان سخن را تایید می کند که در اول گفتیم: همه بشارت او را داده اند و او مبشر کل است و کل بشارت. این آیه شریفه اشارتی به آنچه در این زمینه در زبور داوود نبی علیه السلام آمده دارد که خوب است برای بهتر روشن شدن آنچه آیه کریمه به آن نظر دارد ترجمه چند آیه از زبور را بیاوریم. به سبب شیرین خویش را مشوش مساز، و بر فتنه انگیزان حسد میر، زیرا مثل علف به زودی بریده می شوند، و مثل علف زرد پژمرده خواهند شد... خود را مشوش مساز که البته باعث گناه خواهد شد، زیرا که شیرین منقطع خواهند شد، و اما منتظران خداوند وارث زمین خواهند بود. هان بعد از اندک زمانی شریر نخواهد بود، در مکانش تامل خواهی کرد و نخواهد بود، و اما حلیمان وارث زمین خواهند شد. و از فراوانی سلامتی متلذذ خواهد گردید، شریر بر مرد عادل شوری می کند، و دندان های خود را بر او می افشرد، خداوند بر او

خواهد خندید، زیرا که می بیند که روز او می آید، شیرین شمشیر را برهنه کرده و کمان را کشیده اند تا مسکین و فقیر را بیندازند، و راست روان را مقتول سازند، شمشیر ایشان به دل خود ایشان فرو خواهد رفت، و کمان های ایشان شکسته خواهد شد، نعمت اندک یک مرد صالح بهتر است از اندوخته های شیرین کثیر، زیرا که بازوهای شیرین شکسته خواهد شد، و اما صالحان را خداوند تایید می کند. خداوند روزهای کاملان را می داند و میراث ایشان خواهد بود تا ابدالاباد. در زمان بلا خجل نخواهند شد، و در ایام قحط، سیر خواهند بود. زیرا شیرین هلاک می شوند، و دشمنان خداوند مثل خرمی مرتع ها فانی خواهند شد... و اما صالح رحیم و بخشنده است، زیرا آنانی که از وی برکت یابند وارث زمین گردند، و اما آنانی که ملعون وی اند منقطع خواهند شد... از بدی بر کنار شو و نیکوئی بکن، پس ساکن خواهی بود ابدالاباد. زیرا خداوند انصاف را دوست می دارد. و مقدسان خود را ترک نخواهد فرمود. ایشان محفوظ خواهند بود تا ابدالاباد، و اما نسل شریر منقطع خواهد شد، صالحان وارث زمین خواهند بود،

و در آن تا ابد سکونت خواهند نمود، دهان صالح حکمت را بیان می کند، و زبان او انصاف را ذکر می نماید، شریعت خداوند وی در دل اوست، پس قدمهایش نخواهد لغزید. شریر برای صالح کمین می کند، و قصد قتل وی می دارد... منتظر خداوند باش و طریق او را نگاه دارد تا تو را به وراثت زمین برافرازد. چون شریران منقطع شوند آن را خواهی دید... مرد کامل را ملاحظه کن و مرد راست را ببین زیرا که عاقبت آن مرد سلامتی است اما خطا کاران جمیعا هلاک خواهند گردید و عاقبت شریران منقطع خواهد شد و نجات صالحان از خداوند است. در وقت تنگی او قلعه ایشان خواهد بود و خداوند ایشان را عانت کرده، نجات خواهد داد. ایشان را از شریران خلاص کرده، خواهد رهانید. زیرا بر او توکل دارند. (۱) با دقت بیشتر در این آیاتی که از زبور آوردیم به چند نکته پی می بریم:

۱ - با توجه به اینکه کتاب های انبیاء سلف و پیامبران گذشته نوعا از تحریف محفوظ نمانده و در طول تاریخ گرفتار زیاده و نقیصه و کاستی و

ص: ۵۹

۱- ۱۰. کتاب مزامیر داود - زبور - مزمور سی و هفتم گزینش از آیات ۱ تا ۴۰.

فزونی های بسیار گردیده مع ذلک هنوز هم بسیاری از حقایق و واقعیت ها در گوشه و کنار آن ها به چشم می خورد.

۲- این آیات و بسیاری از آیات دیگر کتاب های مقدی بیانگر این حقیقت است که ادیان الهی و شرایع آسمانی در کلیات و اصول با یک دیگر توافق داشته، چون سرچشمه همه آنها در فطرت و نهاد آدمی موجود بوده و همه آن ها انسان را به همه چه فطرت سالم دعوت به آن می کند می خوانند و لذا می بینم در این آیات از شر و بدی و شریری و بدان، به بدی یاد می شود و از نیکان و صالحان به خوبی نام به میان می آید.

۳- از این آیات با وضوح و روشنی همان چه آیه شریفه مورد بحث بیان می کند استفاده می شود اگر قرآن کریم فرمود: و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عباد الصالحون دیدیم چگونه در چند جای این آیات از ارث بردن منتظران و صالحان زمین را سخن به میان آمده است. و اوصاف و خصوصیات برای آنان بازگو شده که کاملاً با آنچه آیه شریفه اشاره دارد و روایات به تصریح بیان می کند قابل تطبیق است و چه بسا ممکن است در زبور قبل از تحریف مطلبی که آیه کریمه می گوید با وضوح بیشتری ذکر شده بوده که فعلاً در اختیار ما قرار ندارد و آن زمان که صاحب این آیه آن امام صالح که وارث همه مواریث انبیاء سلف و پیامبران گذشته است بیاید و آنها را بیاورد که از جمله آن ها زبور واقعی داود علیه السلام است در آن زبور حقیقت بازگو شده در این آیه را واضح تر و روشن تر مشاهده خواهیم کرد.

آنچه در این جا به نظر می رسد و قابل توجه و دقت است، این است که این آیه شریفه در اواخر سوره انبیاء آمده است. با نگرشی کوتاه که بر آیات سوره انبیاء داشته باشیم شاید بتوانیم ارتباط خاصی را میان این آیه و آیات قبل این سوره به دست آوریم. قسمتی از آیات این سوره بیان گناهان و اتهاماتی است که مشرکین نسبت به رسول خدا علیه السلام داشته اند سپس در مقام بیان این حقیقت بر می آید که پیامبران قبل از شما هم با چنین وضعی روبرو بوده اند و پیوسته سبک سران و کج اندیشان با استهزاء و تمسخر با آنان مواجه می شدند. جمعی از پیامبران را نام برده و به اجمال و تفصیل از آنان سخن به میان می آورد چونان حضرات موسی، هارون، ابراهیم، اسحاق، یعقوب، لوط، نوح، داود، سلیمان، ایوب، اسماعیل، ادریس، ذالکفل، یونس، زکریا، یحیی، مریم و فرزندش عیسی علیهم السلام و در میان، رنجش ها و اذیت و آزارهایی را که دیده اند و متحمل شده اند خاطر نشان می سازد، تا سرانجام به این آیه شریفه می رسد: و لقد كتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون. کلیم ما موسی، رنج بسیار دیدی. پیامبر ما، هارون تهمت و افترا شنیدی. خلیل ما، با نمرودیان به ستیز برخاستی و یک تنه چونان امتی واحده در برابر بت پرستان استقامت نمودی و به آتش در افتادی. نوح، رسول سالخورده و نوحه گرما، چه طعنه ها که نشنیدی و چه

سخریه ها و بی حرمتی ها که ندیدی. لوط، پیامبر ساکن در آبادی خیثان و منحرفان که تو را دست کم گرفتند و گوش به سخت ندادند تا فریادت به ایس منکم رجل رشید (۱) برخواست. ای خلیل رنج دیده و آتش پذیرنده ما، ابراهیم. ای چوپان پشمینه پوش و صحرا گرد ما موسی. ای پیرمرد کشتی ساز و کشتی بان رنج دیده و کتک خورده ما، نوح. ای پیامبر داغ دیده ما، زکریا و ای رسول سر داده در راه ما، یحیی. ای محور بلایا و سختی ها، ایوب. ای زندانی آبی و محبوس دریائی، یونس. ای و ای رسولان و الامقام و پیامبران عظیم الشان ما، که در زندگی سختی بسیار دیدید و رنج فراوان کشیدید. ناهلان قدرتان را نشناختند و فرومایگان پاس حرمت و کیانتان را نداشتند. مظلوم زندگی کردید و مظلوم از دنیا رفتید. حزین و غمگین نباشید و بدانید که روزی فرا می رسد و به همه این نابسامانی ها خاتمه داده می شود، بساط ظلم برچیده می گردد، نشانی از این ناهلان و ستم آوران باقی نمی ماند و صالحان و شایستگان زمین را به ارث می برند.

در ناامیدی بسی امید است

پایان شب سیه سفید است

داود خوش نوای ما، آیاتی از زبور را که بر تو فرستادیم بخوان و با آن

ص: ۶۲

نغمه و آهنگ دلربایت که حتی پرندگان را به وجد می آوری به این آیات مترنم شو و خلق را نوید ده که: نسل شریر منقطع خواهد شد، صالحان وارث زمین خواهند بود. ای پیامبر کمر خمیده و ای رسول دیده از دست داده و یا اسفی از دل برکشیده و شکوی در فراق فرزند به درگاه ما آورده، یعقوب، تو هم بشنو:

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور

کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور

این دل شوریده حالش به شود دل بد مکن

وین سر شوریده باز آید به سامان غم مخور

دور گردون گر دو روزی بر مراد ما نبود

دایما یکسان نباشد حال دوران غم مخور

گر بهار عمر باشد باز بر تخت چمن

چتر گل در سرکشی ای مرغ خوشخوان غم مخور

ای دل ار سیل فنا بنیاد هستی بر کند

چون تو را نوح است کشتی بان ز طوفان غم مخور

هان مشو نومید چون واقف نه ای از سر غیب

باشد اندر پرده بازی های پنهان غم مخور

در بیابان گر ز شوق کعبه خواهی زد قدم

سرزنش ها گر کند خار مگیلان غم مخور

گر چه منزل بس خطرناک است و مقصد بس بعید

هیچ راهی نیست کو را نیست پایان غم مخور

حال ما و فرقت یاران و آزار رقیب

جمله می داند خدای حال گردان غم مخور

حافظا در کنج فقر و خلوت شبهای تار

تا بود وردت دعا و درس قرآن غم مخور (۱).

آری یعقوب بادیه هجران غم مخور، تو تلخی فراق دیدی و سرانجام شهد وصال هم چشیدی. اما یک هزار و یکصد و شصت سال است که پیوسته جمعی چون تو یعقوب، در وادی هجران، حیران و جرعه نوش از کوزه زهر فراق با دستی لرزان و چشمی گریان و دلی بریان هستند. تا کی آن یوسف گم گشته که یوسف یعقوب کنعانی به مهر او مفتخر است و او هم آرزوی دیدارش را دارد از چاه غیبت به در آید و از وادی غربت و دیار عزلت رهائی یابد، خدایش حکم فرجش را امضا نموده و فرمان ظهور موفور السرورش را صادر نماید. کجا بودیم و به کجا رسیدیم، این فصل را برای تفسیر و تاویل آیه ای راجع به آن وجود مقدس گشوده بودیم که قلم به اینجا رسید دیگر عنان اختیار از کف ربود که دیگر در چنین وادی گویا قلم هم درد فراق را می فهمد و تلخی هجران را می کشد و او هم می خواهد بنالد و بگیرد و با بقیه قلم ها هم دست شده دست به دعا بردارد: ن و القلم و ما یسطرون بسراید و از خدا بخواهد کم دیگر قلم بردارد و حکم ظهورش را امضا نموده و طومار غیبتش را در هم نوردد آخر قلم می بیند که از نوک قلم ها

ص: ۶۴

چه زهرها می ریزد و از نیش خامه ها چه نیش ها زده می شود و چگونه به ساحت مقدس آن ناز پرورده خطیره القدس کبریا و ناظر شجره طوبی و سدره المنتهی جسارت و اهانت می شود. دوستان نادان از یک سو و به گونه ای، دشمنان مغرض هم از یک جهت و به نحوی. با نقل چند بند از این مسمط شیوا و چکامه غرا این فصل را خاتمه می دهیم.

قبله کائنات کعبه کوی او

ما سوی را مطاف قد دلجوی او

باب و رکن و مقام طاق ابروی او

زمزم و کوثر است آبی از جوی او

کعبه را پیرهن جعد گیسوی او

ناودان کرم جاری از خوی او

روی ماهش حرم خال مشکین حجر

بر شهنشاهیش انبیا معترف

سرکشان جهان بر درش معتکف

با فروغش شود روی مه منخسف

در طلوعش شود چهر خور منکسف

نیست از حکم او نه فلک منحرف

گر ز عالم شود لحظه ای منصرف

ما سوی الله شود پاک زیر و زبر

ص: ۶۵

انبیا از ازل مست می خانه اش

اولیا خورده اند می ز پیمانہ اش

شمع گیتی فروز گشته پروانه اش

مهر سر گشته اش ماه دیوانه اش

فیض و رحمت روان از در خانه اش

مخزن رزق خلق دست مردانه اش

پیش جودش بهشت بخششی مختصر

گردن روزگار زیر فرمان او

نام مخلوق دهر ثبت دیوان او

این زمین و بساط خوان احسان او

خلق نعمت خورند بر سر خوان او

هر کسی بی دریغ می خورد نان او

هر چه روزی خور است هست مهمان او

انس و جن وحش و طیر دیو و دد خشک و تر

گه که سازد عیان صورت تابناک

مرده از عشق او سر بر آرد ز خاک

عیسی اش می زند بانگ روحی فداک

خضر و الیاس نیز پیش آن جان پاک

می زنند این ندا قد سمعنا نداک

می سرایند خوش شوقنا باللقاک

ای فدای تو جان وی نثار تو سر

ص: ۶۶

گوید ای خاکیان من همان آدمم
نوح و شیث و خلیل هر که خواهد منم
خضر و موسی منم عیسی مریمم
صاحب دین کل احمد خاتم
هم علی ولی والی اعظم
مظهر اولیا قائم و اقوم
انبیا را سلیل اولیا را ثمر
پس مسخر کند جمله آفاق را
زیر فرمان کشد کل اعناق را
بر گشاید به خلق دست انفاق را
عدل او پر کند صدر تا ساق را
گیرد از آسمان عهد و میثاق را
بر نماید به چرخ رسم ارفاق را
گیرد او اختیار از قضا و قدر
تا حساب بشر آورد در حساب
تا رود از قلوب شک و هم ارتیاب
تا که رسوا شوند قوم خسران ماب
بی تامل کند پای اندر رکاب
با شهامت کند باب و عکا خراب
تا که صدق آورند مردم لا کتاب

تا نیارند باز خویش اندر شمر

ص: ۶۷

ملت باب را خانه ویران کند
شرق و اذکار را سست بنیان کند
بر بیان خط زند رد ایقان کند
بر همه فرقه ای کار آسان کند
جاری اندر زمین حکم قرآن کند
آنچه حق است و صدق او همه آن کند
مدعی را زند بر جگر نیشتر
ای خداوند عدل ای امام زمان
ای تو را زیر حکم جمله قدوسیان
وی تو را دوست دار جمله کروبیان
وی تو را منتظر روز و شب شیعیان
بندگان را مران ای شه از آستان
ای تو ما را حیات وی تو ما را امان
ای تو ما را پناه وی تو ما را مفر (۱).

ص: ۶۸

از مجموع آنچه در قسمت اول و دوم کتاب آوردیم و خوانندگان محترم با بذل عنایت آن را مطالعه نموده و به محتوای آن کاملاً واقف شده اند به این نتیجه می‌رسیم که چگونه از آغاز عالم، محور گفتار و ملائک نویدها و بشارت‌ها در همه عصرها و زمان‌ها وجود مسعود حضرت ابا صالح المهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بوده است. همه از او گفته‌اند و در همه فرصت‌های مناسب سخن از آن جان‌جانان به میان آورده‌اند و به او رهنمون گشته‌اند. خدایش در لوح محفوظ و زبور داود و فرقان حضرت ختمی مرتبت محمد محمود صلی الله علیه و آله و سلم از او یاد نموده است. همچنین بر گوش دل پیامبران از آدم تا خاتم نای و نوای او را نواخته و سرود میلاد و سوگ نامه غیبت و ترانه ظهور او را خوانده‌اند. در شب معراج در آن سراپرده اعزاز در هاله‌ای از نور به خواجه لولاک او را نشان داده‌اند و آباء و اجداد گرامیش یکی پس از دیگری پیوسته از او یاد نموده و سخن گفته و به او رهنمون

گشته اند. در این قسمت از نوشتار بر آنیم که سیری در مقدمات ظاهری ولادت حضرتش داشته و به این حقیقت بهتر پی ببریم که وقتی اراده حق متعال و مشیت قاهره خدای ذی الجلال به انجام امری تعلق بگیرد چگونه همه اسباب آن را فراهم می آورد، بدان سان که حیرت همه ارباب درایت، و تعجب همه صاحبان بصیرت پدید می آید. محمد بن بحر شیبانی گوید: در سال ۲۸۶ (ه ق) به کربلا مشرف شدم، و به افتخار عتبه بوسی و زیارت تربت پاک فرزند غریب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حضرت سیدالشهداء علیه السلام نائل آمدم و از آنجا به بغداد رفته و برای زیارت مرقد حضرت کاظم و حضرت جواد علیهما السلام به طرف مقابر قریش رهسپار گشتم. هوا گرم بود و آسمان داغ و همانند آتش زبانه می کشید چون به مشهد حضرت کاظم علیه السلام [کاظمین] رسیدم، از تربت تابناک و مزار پاکش نسیم رحمت به مشام جانم رسید و خود را در بوستانی مملو از لطف و مغفرت می دیدم. با چشمی اشکبار و دلی بریان همراه با آهی سوزان، خود را بر مرقد شریفش افکندم در حالی که آب دیده ام مانع از دیدار بود. چون اشکم ایستاد و ناله ام خاموش شد چشم گشودم و نزدیک خود پیرمردی کمر خمیده را دیدم که شانه هایشان چون دو کمان می نمود، بر پیشانی و کف دستهایش آثار پینه به جا بود و به دیگری می گفت ای برادر زاده سوگند می خورم که هر آینه عمویت به شرافتی بس بزرگ نائل آمده در سایه آنچه آن دو آقای بزرگوار از غوامض مهمه غیبی و مطالب گرانقدر

علمی بر او بار کرده اند. مطالبی که همچون سلمان، کسی دیگر تاب تحملش را ندارد. عمویت روزگارش به کمال رسیده و عمرش سر آمده و کسی از اهل ولایت را نمی یابد که اسرارش را با او بگوید. محمد بن بحر گوید: من با خودم گفتم ای نفس تو پیوسته زحمت و مشقت بر خود هموار می نمودی و با مرکب به این سو و آن سو برای طلب علم می رفتی آن چه از این پیرمرد به گوشت رسید دلالت بر مقام بلند و جایگاه رفیع او در علم و دانش می کند (از موقعیت استفاده کن و فرصت را از دست مده که دیگر معلوم نیست به چنین سعادت نائل آئی). گفتم ای پیرمرد آن دو آقا (که از آنان یاد نمودی) کیانند؟ گفت آن دو ستاره ای که در خاک سر من رای افول کردند. گفتم من به ولایت و دوستی و منزلت این دو آقای بزرگ در مامت سوگند یاد می کنم که مشتری علوم آنان و طالب آثار آنانم و قسم های محکم یاد می کنم که در حفظ اسرارشان کوشا باشم. گفت اگر راست می گوئی آنچه از اخبار و آثار آنان در اختیار داری رب من عرضه بدار آن ها را به عرض او رساندم و چون آثار صدق و راستی در من دید و اطمینان خاطر پیدا کرد، این چنین آغاز سخن نمود: من بشیر بن سلیمانم و از نسل ابی ایوب انصاری (صحابی و صاحب منزل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در موقع هجرت به مدینه) و از موالیان حضرت هادی و حضرت عسکری علیه السلام و همسایه آنان در سر من رای بوده ام. گفتم: برادرت را به نقل برخی از آثار که از حضراتشان مشاهده

نموده ای گرامی بدار. گفت: آری مولای من حضرت ابی الحسن الهادی علیه السلام مرا در امر بردگان به مقام فقاقت رساند و خرید و فروشم به اذن حضرت بود و از موارد شبهه اجتناب می کردم تا در این امر به حد کمال رسیده و به خوبی میان حلال و حرام را تمیز می دادم. در این میان یکی از شب ها که در سر من رای در منزلم بودم و پاسی از شب گذشته بود ناگهان کوبنده ای کوبه در منزل را به صدا در آورد با عجله پشت در رفتم و با کافور خادم، رسول و فرستاده حضرت هادی علیه السلام روبرو شدم که پیام احضار حضرت را به من ابلاغ نمود، لباس پوشیدم و خدمت حضرت شرفیاب شدم دیدم که حضرت با نور دیده اش حضرت ابی محمد - حسن بن علی العسکری علیه السلام صحبت می کند و خواهر مکرمه اش جناب حکیمه خاتون در پس پرده است. وقتی نشستم حضرت فرمود ای بشیر، تو از اولاد انصاری و دوستی ما خاندان پیوسته در دودمان شما پا بر جا بوده و هر نسلی از نسل قبل به ارث برده اند، شما مورد اعتماد ما خاندانید و من تو را به فضیلت و کرامتی مشرف می دارم که به وسیله آن بر سایر شیعیان تفوق و برتری جوئی، تو را بر رازی مطلع می سازم و برای خرید جاریه ای می فرستم.

شبی امام دهم هادی دین خدا

سمی جد شیل باب بوالحسن ابن الرضا

خواند به دربار خویش بشیر را در خفا

نجل سلیمان بشیر چو آصف برخیا

ص: ۷۴

به حضرت شه شتافت فرمودش مرچبا

بیا و اینک تو باش هدهد شهر سبا

نامه به بلقیس بر ز ساحت قدس ما

که قرب سلمان تو راست هم شرف بوذری (۱).

آن گاه نامه ای لطیف به خط و لغت رومی مرقوم نموده و به مهر مبارک آن را ختم نهاد و کیسه زرد رنگی بیرون آورده که در آن دویست و بیست دینار بود، فرمود این ها را بگیر و به طرف بغداد برو و در چاشتگاه فلان روز کنار جسر و پل حاضر شو و چون کشتیهای حامل اسیران نزد تو رسیدند و کنیزان از آن بیرون آمدند. جمعی از وکلای سردمداران بنی العباس و گروهی از جوانان عراق گرد آنان را می گیرند، چون تو چنین دیدی از آنان فاصله بگیر و در تمام روز از دور پیوسته ناظر برده فروشی به نام عمر بن یزید باش تا آن که کنیزی را با این خصوصیت که دو جامه حریر درشت باف بر تن دارد بر مشتریان عرضه بدارد در حالی که آن کنیز مانع از دیدار و دست زدن و نزدیک شدن مشتریان به خود می شود و به دنبال ضربه ای که فروشنده به او می زند ناله ای رومی از او ظاهر می شود بدان که می گوید وای از پرده دری برخی از مشتریان گویند، او را به سیصد دینار می خریم زیرا عفاف و پاک دامینش، رغبت مرا در او افزونی بخشید آن کنیز به زبان عربی گوید اگر تو در هیئت سلیمان پیامبر در آئی و همانند حشمت و ملک او را داشته باشی از من هیچ رغبتی نسبت به خود نبینی لذا بدون جهت

ص: ۷۵

مالت را به هدر مده و ضایع منما. در این میان نخاس و فروشنده کنیز گوید چاره چیست؟ من باید تو را بفروشم او گوید چه عجله داری؟ باید مرا به کسی بفروشی که دل من به او آرامش یافته و به دیانت و امانت او اعتماد داشته باشم.

علی الصباح ای بشیر برون شو از سامره

به دجله شو رهسپار و هذّه تذکره

برای امری عظیم و الله قد قدره

فانظر ماذا تری؟ سفینه سائره

فی عین جاریه جاریه باهره

طالع زاهره زاکیه طاهره

لربها ناظره ضاحک و مستبشره

زهره صفت سر بر آر به زهره شو مشتری (۱).

در این حال تو برخیز و نزد عمر بن یزید رفته و به او بگویی حامل نامه ای از بعضی اشراف و بزرگان هستی که آن را به لغت و خط رومی نوشته و در آن بزرگواری و کرم، وجود سخاوت خود را ستوده این نامه را به این کنیز بده تا بخواند و در اخلاق و روش صاحب آن تأمل کند اگر دلش به او مایل شد و راضی گشت من وکیل او هستم در خرید این کنیز از تو. بشیر بن سلیمان گوید من همه آنچه مولایم حضرت هادی علیه السلام فرموده بود امتثال کردم و نامه حضرت را به نخاس دادم. او همین که

ص: ۷۶

نامه را به کنیز داد و چشم آن جاریه به نامه افتاد شروع به گریه کردن نمود و اشک بسیار از دیدگان ریخت و به فروشنده که عمر بن یزید بود گفت مرا به صاحب این نامه بفروش و قسم های غلاظ و شداد و سوگندهای سخت یاد نمود، که اگر مرا به او نفروشی خود را تلف می نمایم. او هم حاضر شد و من پیوسته در قیمت کنیز با او گفتگو کردم تا آن که به همان قیمت که حضرت هادی علیه السلام فرموده بود و در آن کیسه بود راضی شد من دویست و بیست دینار به او داده و کنیز را در حالی که شادان و خندان بود گرفتم و او را به حجره ای که ساکن بودم آوردم.

پیک خدا بامداد به سوی صحرا شتافت

خادم درگاه عشق به امر مولا شتافت

تاجر کالای جان جانب کالا شتافت

تا که در آرد به کف جانب دریا شتافت

ز ساحت بوالبشر خدمت حوا شتافت

نامه ز یوسف گرفت نزد زلیخا شتافت

جانب مریم ز شوق قاصد عیسی شتافت

نفحه روح القدس کرد ورا رهبری

هدهد شهر سبا کنار شط آرמיד

دلش به دریا غریق چشمش در ره سفید

که نازد یا دمد فروغ صبح امید

که ناگه از سمت روم باد مرادی وزید

سپیدی صبح گفت سیاهی آمد پدید

کشتی مقصود خلق کنار ساحل رسید

دید بشیر آنچه خواست و آنچه ز مولی شنید

رسید و لنگر فکند کشتی حور و پری

سفینه سر غیب مگر همین کشتی است

که دست غیب الغیوب لنگر این کشتی است

که کاروان نجات در به چنین کشتی است

بیم ز گرداب نیست نوح در این کشتی است

نترسد از موج سخت که آهنین کشتی است

نجات خواهید از او که بهترین کشتی است

هان متمسک شوید که برترین کشتی است

چادر کشتی مبین به دیده کافری (۱).

تا آن محترمه به حجره رسید و آرام گرفت نامه حضرت هادی علیه السلام را بیرون آورده پیوسته می بوسید و به چهره اش آشنا می ساخت. بر دیده می نهاد و پیکرش را با آن قرین می نمود، از روی تعجب به او گفتم نامه ای را می بوسی که صاحبش را نمی شناسی؟ گفت ای عاجز کم معرفت به جایگاه بلند و منزلت رفیع پیامبر زادگان گوشت را به من عاریه ده (خوب گوش کن چه می گویم) دلت را خالی نموده در اختیار من بگذار (شش دانگ حواست را خواب جمع کن). بدان که من ملیکه دختر یشوعا هستم که پسر قیصر روم است.

ص: ۷۸

بین که اسرا حق چو خواهد افشا شود
میان روم و عرب جدال و غوغا شود
که بانوئی ناشناس اسیر اعدا شود
گلی ز گلزار روم به دجله پیدا شود
به سامرا از فرنگ مهی هویدا شود
چو قرص خور صبحدم برون ز دریا شود
ملیکه نرجس شود عروس زهرا شود
روزی زاید پسر در حرم عسکری
رسید و بنشست خوش لب به سخن باز کرد
قصه پنهان خویش یک به یک ابراز کرد
به پیک شه داستان بگفت و آغاز کرد
سر نهان آشکار به محرم راز کرد
هم به لسان عرب آن سخنان ساز کرد
بر فصحا طعنه زد بر بلغا ناز کرد
ز حسن گفتار خود راستی اعجاز کرد
مات شد آنجا بشیر از آن زبان آوری
گفت بدان ای بشیر کز همه بهتر منم
دخت یشوعا منم زاده قیصر منم
ملیکه ملک روم عزیز کشور منم
ز نسل شمعون پاک یگانه دختر منم

به حضرت عسکری قرین و همسر منم

به قائم منتظر دایه و مادر منم

عروس زهرا منم مه منم اختر منم

برج امامت منم ز فرط نیک اختری (۱).

می خواهم ترا به ماجرای شگرفی خبر دهم، بدان که جد من قیصر روم می خواست در سن سیزده سالگی مرا به عقد برادر زاده اش در آورد. لذا در قصر خود مجلسی آراست که در آن سیصد نفر از خانواده های علمی که از دودمان حواریین حضرت عیسی بودند و قسیسین و رهبان ها شرکت داشتند. و هفتصد نفر از صاحبان جاه و منزلت و ارباب مقام و شوکت حاضر بودند. همچنین چهار هزار نفر از فرمان روایان و امراء لشکر و روسای قبایل جمع بودند. جد من قیصر دستور داده بود تختی چهل پایه و جواهر نشان ساخته و پرداخته و برادر زاده اش به عنوان داماد بر آن تخت نشسته بود. صلیب ها را گرد او آویخته و اسقف ها انجیل گشوده و اطرافش جمع بودند که ناگهان صلیب ها به خاک افتاد و تخت واژگون شد و داماد ننگون بخت، نقش زمین گردید و از هوش رفت، زنگ از رخسار اسقف ها پرید و اندامشان به لرزه افتاد. بزرگ آنان پیش آمد و به جد من قیصر گفت پادشاه ما را از اجرای مراسم این ازدواج معاف دار که از این پیوند بوی زوال مسیحیت و انقطاع این آئین به مشام می رسد. قیصر این رویداد را به فال بد گرفت و دستور داد دو مرتبه آنچه خراب شده اصلاح نمایند و هر چه افتاده به پا

ص: ۸۰

دارند و برادر داماد را بیاورند که شاید نحوست آن بردارد و نحسی آن مراسم به سعود این برادر دفع گردد. ولی چون برادر دوم را به تخت نشاندند دو مرتبه نظیر آنچه قبلا واقع شده بود اتفاق افتاد و مردم پراکنده شدند. مجلس سرور به بیت الاحزان مبدل شد. و عشرتکده به ماتم سرا مبدل گردید. جدم قیصر هم با خاطری غمگین به درون قصرش رفت و درها را به روی خود بست و پرده ها را آویخت و با همه قطع روابط نمود و با کسی دیدار ننمود.

قیصر روم آن که مراست جد کبار

بهر پسر عم من کشت مرا خواستگار

کرد به پایتخت روم انجمنی برقرار

قسیسان از یمین بر همنان از یسار

زبور و انجیل را خوانده به رسم و شعار

رهبانان بر زدند ناقوس از هر کنار

ترسایان آمدند از همه شهر و دیار

د امن خدمت زدند بر کمر چاکری

اسقف بگرفت اذن ز موبد موبدان

به رسم دین مسیح به پای شد آن زمان

به قصد اجرای عقد گشود آنجا زبان

به احترامش به پای خواسته پیر و جوان

کشیش پیشش دوان راهب عنبر فشان

که ناگه از کتم غیب دستی آمد عیان

داد به او دور باش مشت زدش بر دهان

که از بلندی فتاد همچو بت آذری

زلزله افتاد سخت به کاخ و ایوان و در

کاخ شدی بی ثبات قصر شدی پر خطر

صلیب بر باد شد جو برگ زرد از شجر

خلق کشیدند رخت پیرزن و رهگذر

جشن عروسی بشده یکسره زیر و زبر

سرده داماد گشت عروس شد خون جگر

مرد و زن اندر فرار پیر و جوان نوحه گر

جو قصر قارون بریخت بارگه قیصری

روز دگر هر چه بود مرد فنون و علوم

کرده از این ماجرا به قصر قیصر هجوم

که بوده این حادثات نشان ادبار روم

طالع داماد را از اختران نجوم

یافته ایم این چنین که هست منحوس و شوم

برادر دیگرش بدان شعار و رسوم

باز کنیم انتخاب به پیشگاه عموم

جشن دگر آوریم به طالع دیگری

زودگر پادشاه جشن مهیا نمود

چو روز دیروز قصر عالی و زیبا نمود

خود به فراز سریر باوزراجا نمود

دوباره ناقوس خواند کشیش آوا نمود

به طالع دومین بساط بر با نمود

دعوت فرخنده ای ز پیر و برنا نمود

که ناگه آن دست غیب قدرت خود را نمود

ز مغز قیصر بریخت غرور و متکبری (۱).

باری به دنبال این وقایع و پیامد این حوادث، شب من در عالم رویا حضرت مسیح و جناب شمعون و جمعی از حواریین را دیدار کردم که همگی در کاخ جدم گرد آمده و منبری آسمان گونه، از جهت رفعت و عظمت در همان جا که روزش به دستور جدم تختی نصب نموده بودند نهاده اند که ناگهان در این میان حضرت ختمی مرتبت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که وصی و دامادش علی علیه السلام و جمعی از فرزندان و خویشان حضرتش را همراهی می نمودند وارد شدند. پیامبر ما حضرت عیسی برخواست و به استقبال پیامبر خاتم و همراهان شتافت. و با حضرتش معانقه نمود (یکدیگر را در بر گرفتند) رسول خدا محمد علیه السلام به حضرت عیسی رو نموده و فرمود: یا روح الله: ما آمده ایم تا ملیکه دختر وصی تو شمعون را برای این پسرم خواستگاری نمائیم. و با دست مبارکش اشاره به حضرت ابی محمد حسن بن علی العسکری علیه السلام نمود که فرزند صاحب این نامه است. حضرت مسیح نگاهی به شمعون نموده فرمود شرافتی

ص: ۸۳

رو به تو آورده و سعادت‌تی نصیب گردیده رحمت را به رحم پیامبر خاتم پیوند ده. شمعون هم عرضه داشت چنین کردم. لذا بر منبر بالا رفته و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم خطبه ای خوانده و مرا به عقد فرزندش حضرت عسکری علیه السلام در آوردند و حضرت مسیح و حواریین و فرزندان و همراهان پیامبر خاتم گواه و شاهد این عقد ازدواج و پیوند فرخنده بودند. آری مجلس روز کجا و محفل شب کجا داماد روز که بود و داماد شب کیست؟ میان من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است. حاضران در آن مجلس کیان بودند و شاهدان این محفل انس و بزم قرب چه با کیانانی هستند

پس از چنان اتفاق دیدمی آن شب به خواب

که سر زد از قصر من بارخ چون آفتاب

محمد مصطفی حضرت ختمی ماب

عیسی و شمعون بدند چو بنده اش در رکاب

سلسله اولیا بدند با آن جناب

گشت مرا خواستگار کرد مرا انتخاب

برای فرزند خویش حسن شه مستطاب

گفت به شمعون مسیح که آمدت سروری (۱).

از خواب برخاستم و ترسیدم از اینکه اگر آنچه در خواب دیده ام برای پدر و جدم نقل کنم مرا بکشند. لذا آن راز را در سینه نهفتم و پنهان

ص: ۸۴

نمودم. ولی دلم مالا مال از محبت حضرت ابی محمد حسن بن علی علیه السلام شده بود و سینه ام جایگاه مهر او. آن قدر شور آن شیرین بیان در سرم بود و شوق دیدار آن ملیح رفتار در دلم که آنی از او غافل نبودم و لحظه ای بی او قرار نداشتم و پیوسته به یادش بودم و در فراقش آه می کشیدم به طوری که توان خورد و خوراک نداشتم. رنجور شده و بیماری سختی به سراغم آمد. جسمم ناتوان و پیکرم بیمار، و قلبم مشغول به یار و دلم در گروه دلدار. چه بر من می گذشت خدا می دانست. جدم قیصر که از بیماری من سخت نگران شده بود هر چه پزشک در شهرهای روم بود برای من حاضر کرد و هر دارویی که احتمال می دادند دوای کسالت من باشد فراهم آورد ولی آثار بهبودی در من پدید نیامد و حالت یاسی همه را فراگرفت (آخر بیماری من بیماری دگری بود و همه از آن بی خبر بودند). جدم که از خواب شدن من ناامید شده بود به من گفت: ای نور دیده اگر به چیزی علاقه داری بگو تا برایت فراهم آوردم (حالا که بهبود نیافتی لا اقل این چند روزه را در نهایت خوشی و سرور بگذرانی). من هم از این فرصت نهایت استفاده را نموده و گفتم: می بینم درهای فرج بر من بسته شده و روزنه های امید به روی من مسدود گشته اگر شکنجه و عذاب را از زندانیان مسلمان که در بند تو هستند برداری و قید و زنجیر از آنان بگشائی و نوید آزادی به آنان دهی امید است حضرت مسیح و مادر محترمه اش عافیت به من ارزانی دارند.

او هم که در انتظار پیشنهاد من بود فوراً پذیرا شد و چون چنین کرد من خودم را کمی سالم نشان دادم و مقداری طعام تناول نمودم جدم قیصر بسیار مسرور شد و بر اکرام و اعزاز اسیران افزود. تا آنکه پس از چهارده شب دو مرتبه خوابی دیدم، در عالم رویا مشاهده نمودم که دختر گرامی پیامبر خاتم سیده النساء العالمین حضرت فاطمه علیها السلام همراه با مادر حضرت عیسی جناب مریم به دیدار من آمدند در حالی که هزار زن بهشتی و حوران جنتی در خدمتشان هستند. حضرت مریم رو به من نموده و در مقام معرفی آن بانوی بانوان برآمد.

در یتیم و بی بدل عدیم مثل و نادره

عقیفه و رشته جان جمیله و مخدره

زکیه و رضیه و بتول و پاک و طاهره

نبیله و جلیله و کریمه طبع و صابره

به رخ نجوم زاهره به جلوه نور ظاهره

شهر همچو باب و شو به معجزات باهره

نه در عرب نه در عجم نه در فلک نه در کره

نظیر او زنی مدان شجاع در مناظره

عدیل او کسی مبین دلیر در مکالمه

گره زده است جبل دین خدا به بند چادرش

لباس شرع خوش نما، ز تار و پود معجزه

منظم است امر دین ز شیر شیر پرورش

حسن به دوش ایمنش حسین صفای ایسرش

از آن جلال و رتبه اش وز این شکوه و منظرش

خدای کرده لوحه ای به طاق عرش اکبرش

نبوتش بود پدر ولایت است شوهرش

کتاب و وحی آمدی ز پیشگاه داورش

ور امثال انبیا صحیفه ایست ملهمه

زنی جز او به دین شرف ز شوی و پور و باب کو؟

به باغ خلد بانوئی به غیر این جناب کو؟

گه سوال از خدا زنی جز او مجاب کو؟

مهی ز حسن طعنه زن جز او به آفتاب کو

به پرده پوشیش زنی به چادر و نقاب کو؟

سوای او شفیعہ ای به محشر و حساب کو؟

به خاک غیر او زنی قرین بو تراب کو؟

در آن کسا که خفته او ملک مجاز خواب کو؟

که خدمتش کنند چون بتول گشته نائمہ

ایا تو بضعه النبی ایا بضاعت پدر

تو آن زنی که زان پدر تو راست افسری به سر

تو آن زنی که مادری به آن دو نازنین پسر

تو آن زنی که دامت بزاده یا زده گهر

تو آن زنی که شوهرت علی است شاه بحر و بر

تو آن یگانه گوهری که رسته ای ز سیم و زر

تو آن بزرگ آیتی که قدر تو است بی شمر

تو آن عفیفه بانوئی که مادر جهان دگر

نیاور به مثل تو جلیله و مفخمه (۱).

آری این بانو مادر همسر تو حضرت ابی محمد حسن بی علی العسکری است من که حضرتش را شناختم به ایشان متمسک شدم و دست به دامن قداست و جلالشان یازیدم و شروع به گریه نموده و از فرزند به مادر شکوه آوردم که آری پسران حضرت حسن علیه السلام به دیدار من نمی آید. خاتون دو سرا، شفیعہ روز جزا، حضرت زهرا علیها السلام به من فرمود: فرزند من در حالی که هنوز تو مشرک هستی و کیش نصاری داری با تو ملاقات نمی کند و این خواهر من مریم است که از این دین و مرام تو تبری می جوید (عیسی پیامبر و مادرش مریم هر دو بی زار از این آئین تحریف شده هستند). اگر مایل هستی به رضای خدا نائل آئی و حضرت مسیح و جناب مریم همه از تو خشنود باشند و دیدار و ملاقات مهین همسرت حضرت ابی محمد روزی تو شود شهادت به وحدانیت حق و رسالت حضرت ختمی مرتبت داده و بگو اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله.

ص: ۸۸

این دو جمله را گفتم بی بی عالمیان حضرت سیده النساء مرا به سینه چسباند و دلم آرام گرفت فرمود اینک انظار زیارت شوهرت حضرت عسکری علیه السلام را داشته باش او را به سوی تو خواهم فرستاد. من هم در انتظار دیدار حضرتش برآمدم و پیوسته برای رسیدن به مقصود ساعت شماری داشتم تا شب بعد که این سعادت نصیبم گردید.

ستاره ای بدرخشید و ماه مجلس شد

دل رمیده ما را انیس و مونس شد

نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت

به غمزه مسئله آموز صد مدرس شد

طرب سرای محبت کنون شود معمور

که طاق ابروی یار منش مهندس شد (۱).

و سرانجام به افتخار دیدار آن سرور ناز بوستان رسالت نائل آمدم و زیارت جمال دل ربای آن مظهر جمال کبریا روزیم شد. چون در عالم رویا بر من تجلی نمود و پای بر دیده دلم نهاد و چشم قلبم را روشن ساخت. عرضه داشتم: جفوتنی یا حبیبی حبیب من با منع من از دیدارت به من جفا نمودی.

ای خسرو خوبان نظری سوی گدا کن

رحمی به من سوخته بی سر و پا کن

ص: ۸۹

درد دل درویش و تمنای نگاهی

ز ان چشم سیه مست به یک غمزه دوا کن

گر لاف زند ماه که ماند به جمالت

بنمای رخ خویش و مه انگشت نما کن

ای سر و چمان از چمن و باغ زمانی

بخرام در این بزم و دو صد جامه قبا کن

شمع و گل و پروانه و بلبل همه جمعند

اس دوست بیا رحم به تنهایی ما کن

با دل شدگان جور و جفا تا به کی آخر

آهنگ وفا ترک جفا بهر خدا کن (۱).

حبيب من پس از آنکه دل از من ربودی چرا به دیدارم نیامدی؟ و مرا در انتظار وصلت چنین بی تاب نمودی؟ حضرت فرمود تاخیر دیدار به خاطر شرک تو بود و اینکه که اسلام پذیرفتی همه شب در عالم رویا به دیدارت خواهم آمد تا خدا در عالم ظاهر ما را به یکدیگر برساند و مقدمات و موجبات این امر را فراهم آورد، و از آن شب تا حال هیچ شبی بر من نگذشته است که به دیدار حضرتش نائل نیامده باشم. آری به شوق دیدار حضرتش سر به بالین می گذارم.

چهارده روز بعد باز به خواب اندرم

آمد زیبا زنی که رفت هوش از سرم

ص: ۹۰

چنان به ناز آرمید نیمه شب اندر برم
که شد ز اجلال وی رشک جنان بستم
بگفتمش مریمی گفت نه زو بهترم
آنکه تو را شوهر است من او را مادرم
بتول عذرا منم دختر پیغمبرم
خیز و سرافراز باش که داریش همسری
گفتمش ای زیب عرش چشم و چراغ رسول
حضرت خیر النساء عصمت کبری بتول
من از فراق حسن تا کی باشم ملول
کوکب اقبال من چند بود در افول
دست دهد کی مرا به کوی و وصلش وصول
گفت هر آن گه کنی دین محمد قبول
آیدت آن روزگار مراد اندر حصول
کز خط ترسا روی به مذهب جعفری
زان پس بد وصل من عالم رویای من
که شه قدم می نهادگاه به ماوای من
روز بدی پیش او فکر من و رای من
سوختی از فرقتش همه سراپای من
شب به فلک می رسید ناله و آوای من
طیب بودی هزار پی مداوای من

ولی به فرمان شه مرا بدی صابری (۱).

بشیر گوید: به آن بانو گفتم چگونه در میان اسیران واقع شدی؟ تو که شاهزاده هستی؟ گفت شبی از شبها که حضرت ابی محمد علیه السلام به دیدارم آمده بود به من خبر داد که به زودی جد تو لشگری برای جنگ با مسلمانان می فرستد و آنان را تعقیب می کند تو خود را به صورت ناشناس در لباس و هیئت خدمتکاران درآورده و در میان کنیزان در آی و از فلان راه برو (که نجات یافته به ما خواهی رسید). من آنچه حضرتش فرموده بود عمل کردم، جمعی از جلوداران لشکر دشمن به ما برخوردند و ما را اسیر نمودند تا کار من به آنجا رسید که شاهد بودی و تا به حال جز تو کسی از این ماجرا با خبر نشده و کسی نمی داند که من دختر پادشاه روم هستم و تو را هم من خودم با خبر ساختم. آن پیرمردی که من در سهم غنیمت او قرار گرفته بودم از اسم من پرسید اسم اصلیم را اظهار نکردم و گفتم نامم نرجس است گفت آری این اسم کنیزان است درست می گوئی.

شبی در واقعه مقرون به شه شدم

ز جنگ روم و عرب واقف و آگه شدم

ز خواب برخاستم عازم در گه شدم

به دختران اسیر شبانه همراه شدم

ص: ۹۲

با روشنی ناشناس به پرده چون مه شدم

ز روم بگریختم شاد و مرفه شدم

به سوی یار آمدم پاک و منزّه شدم

راه به من کس نبرد به کسوت ظاهری (۱).

بشیر گوید: به آن بانو گفتم: تعجب می کنم تو فرنگی و رومی هستی و زبانت عربی است: (عربی خوب می دانی و خوب به زبان عربی حرف می زنی؟) گفت آری از بس که جدم به من علاقه و محبت داشت می خواست همه علوم و آداب را بدانم و از همه هنرها و فنون آگاهی داشته باشم لذا زنی که هر دو زبان رومی و عربی را می دانست انتخاب نموده که هر صبح و شام نزد من می آمد و زبان عربی به من می آموخت تا با این لغت آشنا شدم و توانستم به خوبی و راحتی به عربی تکلم نمایم.

خیز و بشیرا بیر زود مرا سوی دوست

که تا زنم شاد کام خیمه به پهلوی دوست

آب حیات من است خاک سر کوی دوست

رشته جان من است سلسله موی دوست

داوری نرجس بود نرگس جادوی دوست

وه که نماز آورم به ابروی طاق دوست

زنده شود جان من ز لعل دلجوی دوست

لبی که همچون مسیح بود به جان پروری

ص: ۹۳

روانه شد با بشیر ماه به سوی حرم
ز دجله شد سوی بحر نهاد در ره قدم
ز اشتیاق حرم راه به او گشت کم
رساند او را بشیر خدمت شاه امم
حسن درآمد ز در رفت ز جانش الم
شاه تبسم نمود به روی او لا جرم
و زان تبسم تمام شد همه اندوه و غم
مژده که شد آفتاب مقارن مشتری (۱).

بشیر گوید: چون نرجس خاتون را در سر من رای خدمت حضرت هادی علیه السلام رساندم حضرت به او رمود: چگونه خداوند عزت اسلام و ذلت نصرانیت و شرافت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او را به تو نمایاند؟ نرجس خاتون عرضه داشت: چه بگویم ای پسر رسول خدا نسبت به امری که شما خود به آن آگاه تر از من هستید؟ حضرت هادی علیه السلام فرمود: من می خواهم ترا اکرام نموده و گرامی بدارم بگو کدام یک از این دو نزد تو محبوب تر است ده هزار دینار به تو ببخشایم یا بشارتی به شرافت ابدی ات دهم؟ عرضه داشت: خواهان بشارتم فرمود تو را نویدی دهم به فرزندی که مالک شرق و غرب دنیا گردد و زمین را از داد و عدل مملو سازد آن سان که از ستم و جور پر شده باشد.

ص: ۹۴

نرجس خاتون عرضه داشت این گرامی فرزند و محبوب پسر از چه شخصی نصیب من می گردد؟ حضرت فرمود از آن کسی که جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تو را برای او از حضرت عیسی در فلان شب از فلان ماه از فلان سال رومی، خواستگاری نمود. حضرت عیسی و وصیتش جناب شمعون تو را به عقد که در آوردند و پیوند همسری میان تو با چه کسی برقرار نمودند؟ نرجس خاتون عرضه داشت با فرزند شما حضرت ابی محمد حسن بن علی العسکری علیه السلام. حضرت فرمود او را می شناسی؟ جناب نرجس پاسخ داد مگر در این مدت (پس از آن که شرف اسلام مشرف شدم) شبی بوده که آن عالی جناب به دیدار من نیامده باشد؟ از آن فرخنده شب که بر دست مادر عزیزتان حضرت سیده النساء فاطمه زهرا علیها السلام به شرف اسلام مشرف شدم همه شب به فیض حضور و ملاقات و دیار نور دیده تان نائل بوده ام.

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند

و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

بی خود از شعشه پرتو ذاتم کردند

باده از جام تجلی صفاتم دادند

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده دمی

آن شب قدر که یان تازه براتم دادند

من اگر کامروا گشتم و خوش دل چه عجب

مستحق بودم و این ها به زکاتم دادند

هاتف آن روز به من مژده این دولت داد

که بر آن جور و جفا صبر و ثباتم دادند

بعد از این روی من و آینه وصف جمال

که در آنجا خبر از عالم ذاتم دادند

همت حافظ و انفاس سحر خیزان بود

که ز بند غم ایام نجاتم دادند (۱).

حضرت هادی علیه السلام به خادمشان فرمودند: ای کافور خواهرم حکیمه را بخوان تا بیاید چون جناب حکیمه خاتون شرفیاب محضر برادر شد حضرت به او فرمود (در حالی که نرجس خاتون را نشان می داد) این است آن که گفتم. حضرت حکیمه (که از دیر زمان گویا در انتظار چنین روز و این چنین دیداری بود) نرجس را در آغوش گرفت و از دیدار او بسیار مسرور شد. حضرت هادی علیه السلام به خواهر مکرمه اش فرمود ای دختر رسول خدا، نرجس را به منزل ببر و فرائض و سنن واجبات و مستحبات را به او بیاموز که او همسر فرزندانم حضرت ابی محمد است. (۲). آری این بزرگ بانو نرجس خاتون مدتی تحت ترتیب دینی جناب حکیمه خاتون دختر جواد الائمه علیه السلام، خواهر حضرت هادی علیه السلام و عمه حضرت عسکری علیه السلام قرار گرفت و قابلیت های نهفته در صدف وجودش به فعلیت رسید و شایستگی و قابلیت پیدا کرد که عروس حضرت زهرا

ص: ۹۶

۱- ۱۳. دیوان حافظ، غزل - ۱۱۲.

۲- ۱۴. اقباس از اکمال الدین باب ۴۱ ص ۴۲۳ - ۴۱۷ - دلائل الامامه ص ۲۶۷ - ۲۶۲ غیبت شیخ طوسی ص ۱۲۸ - ۱۲۴ بحار الانوار ج ۵۱ ص ۱۰ - ۶.

علیها السلام شود و همسر حضرت عسکری علیه السلام قرار گیرد.

بعد زمانی که ماند نرجس در آن چمن

آن گل نورسته را امام سر و علن

اعطا فرمودیش به شاهزاده حسن

صورت احسن رسید به وصل وجه حسن

مبارک این ازدواج خجسته این انجمن

سامره شد باغ گل ز نرگس و نسترن

به وصل شد قرین مادر شاه ز من

در این عروسی بود چرخ به رامشگری

کابینش عدل و داد آئینش جاه و فر

کنیز او اختران جهیز او بحر و بر

چراغ مشکوی او امام حادی عشر

به گوش او گوشوار بچه والا گهر

زینت آن حجله گاه جمال یکتا پسر

موزی پایش شرف گلشن ز عزت به سر

بشری کز شاخ گل نرجس شد بارور

سر و سهی شد بری ز غصه بی بری (۱).

آری سرانجام این تاج افتخار که از آغاز عالم بر تارک هیچ بانوئی نشست و این مدال افتخار که بر سینه هیچ زنی قرار نگرفته
افسر سر و

زیب صدر جناب نرجس خاتون قرار گرفت، نرجس را دیگر به آن عناوین که تا دیروز می شناختیم نمی شناسیم. آری دیگر نرجس خاتون را به عنوان نواده قیصر نمی شناسیم. به حضرت نرجس به دیده انتسابش به جناب شمعون نمی نگریم. بلکه او را به لقب پر افتخار ام الحجه المنتظر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می شناسیم. اوست که دیگر جا دارد بر همه بنازد و به خویشتن بیالد و افتخار کند که مرا می شناسید؟ من حامل سر مستسر حق متعال، مادر مظهر اتم غیب الغیوب ذات ذی الجلال، امام غائب، حضرت ابا صالح المهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هستم. خوب است تفصیل جریان را از جناب حکیمه خاتون بشنویم. محمد بن عبدالله طهوی گوید: پس از رحلت حضرت عسکری علیه السلام تصمیم گرفتم نزد حکیمه خاتون رفته و از حجت بعد از امام یازدهم جويا شوم، چون مردم دچار حیرت و اختلاف بودند. لذا به خدمتش شرفیاب شده و به امر آن خاتون نشستم. به من گفت: ای محمد بدان بدرستی که خدای تبارک و تعالی هیچ گاه زمینش را از حجت خالی نگذاشته و آن حجت یا ناطق و گویا بوده و یا صامت و خاموش و بعد از امام مجتبی و حضرت سیدالشهدا علیه السلام امامت در دو برادر قرار نگرفته و قرار نخواهد گرفت. گفتم ای خاتون من، آیا برادر زاده تان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی داشت؟ تبسمی نموده و گفت اگر برای حضرتش فرزندی نباشد پس حجت بعد از او کیست؟ به تو گفتم که امامت بعد از حسنین علیهما السلام در دو برادر قرار

نمی گیرد. بانوی من، از ولادت و غیبت مولایم به من خبر ده. گفت به تو خبر می دهم. جاریه ای نزد من بود به نام نرجس روزی برادر زاده ام حضرت عسکری به ملاقات من آمده بود نگاه تندی به جناب نرجس نمود. گفتم ای آقای من اگر می خواهی او را نزد شما بفرستم. حضرت فرمود عمه جان (این نگاه من به او به این منظور نبود) بلکه در شکفتم گفتم چرا؟ فرمود چون به زودی از او فرزندی به وجود خواهد آمد که کریم است و بزرگوار نزد پروردگار. همان پسر که خدایش به کف با کفایت او زمین را آن گونه که جور و ستم دیده، به عدل و داد بدارد. گفتم پس او را خدمت شما بفرستم؟ حضرت در جواب فرمود از پدر بزرگوارم رخصت بجوی. حکیمه خاتون گفت من لباس پوشیدم و به منزل برادرم حضرت هادی علیه السلام آمدم. سلام کردم و نشستم. حضرتش ابتدا به سخن نمود و فرمود: خواهرم حکیمه، نرجس را نزد پسر من جناب ابی محمد بفرست. به برادرم عرض کردم آقای من، من به همین منظور شرفیاب محضرتان شده ام که از شما رخصت بجویم و اجازه بگیرم. برادرم فرمود. ای مبارکه، ای بانوی با خیر و برکت، این امر هم از امتیازات جناب حکیمه خاتون است که حجت خدا حضرت هادی علیه السلام که خود مبارک است او را مبارکه بنامد همان لقب گران قدری که از اسامی سامیه و القاب کریمه مادر گرامیش حضرت صدیقه طاهره علیها السلام است. آری باید جناب حکیمه خاتون مبارکه باشد زیرا شرکت در فراهم آوردن مقدمات ولادت مولودی را داشته که همه مبارک ها و مبارکه های

عالم خلقت پیوسته در انتظار آن مولود مبارک بوده اند. او مبارک است آن هم چه مبارکی؟

یاری که دین بود در انتظارش

در هم ز درویش بد روزگارش

آمد خوش آمد جانها نثارش

قرآن فرحناک از وصل یارش

خوش روزگارش خرم بهارش

دل بود مشتاق دید آشکارش

نرجس گرفته است اندر کنارش

می بوسد از مهر نسرين عذارش

شه آردش باز بر دوش و دامان

میلاذ مهدی باشد مبارک

یاران بخوانید فتح و تبارک

خلاق عالم فرمود اعلام

ختم رسولان داده است پیغام

میلاذ مهدی حسن سرانجام

جمع امامان آن عهد و ایام

گفتند و بردند هر یک از او نام

کاین فرد اعدل وین مظهر تام

روزی در آید با عز و اکرام

خلق از ظهورش گیرند آرام

هر جنگ و غوغا آید به پایان

میلاذ مهدی باشد مبارک

یاران بخوانید فتح و تبارک (۱).

آری ای مبارکه به درستی که خدا دوست دارد که تو را در این اجر شریک سازد و برای تو بهره ای از خیر بدارد. این گفتار را که از برادرم شنیدم و از حضرتش رخصت گرفتم دیگر درنگ ننمودم و فوراً به خانه

ص: ۱۰۰

۱-۱۶. کلیات سعدی ص ۵۲۹.

آمدن نرجس خاتون را آراستم و به حضرت عسکری علیه السلام بخشیدم.

نگار مجلس ما خود همیشه دل می برد

علی الخصوص که پیرایه ای بر او بستند

یکی درخت گل اندر فضای خلوت ما است

که سروهای چمن پیش قامتش پستند (۱).

قرآن سعد میان آن خورشید تابان برج امامت و ولایت و کوکب درخشان درج عفاف و کرامت در خانه من فراهم آمد. و برادر زاده ام حضرت ابی محمد حسن بن علی العسکری علیه السلام با نرجس خاتون چند روزی در منزل من بودند. آن گاه به بیت الشرف برادرم حضرت هادی علیه السلام منتقل شدند. (۲) پس از چند روز رحلت امام دهم حضرت ابی الحسن الهادی علیه السلام فرا رسید و این دیرینه آرزوی آن وجود مقدس که انتقال نور حضرت خاتم الاوصیاء از صلب پاک پدر بزرگوارش به صدف طاهر مادر والا- تبارش بود محقق گردید، که آرزوی هستی بوده. آری نرجس خاتون حامل این نور گردید و روزگار حمل با همان خصوصیات دوران حمل آباء و اجداد گرامیش سپری گردید. تا سرانجام انتظار به پایان آمد و نیمه شعبان سال ۲۵۵ فرا رسید و موعود، مولود گردید. که ان شاء الله شرح آن چه در آن شب قدر گذشته و تحقق یافته را در نوشته بعد حدیث شب میلاد خواهیم خواند.

ص: ۱۰۱

۱- ۱۷. منظومه شمس، ص ۳۲۴.

۲- ۱۸. کمال الدین باب ۴۲ - ج ۲ - ص ۴۲۷ - ۴۲۶ بحار الانوار ج ۵۱ ص ۱۲ - ۱۱.

لازم به تذکر است که دوران حمل آن وجود مقدس همانند خلیل رحمان، ابراهیم و کلیم خدا موسی علیهم السلام در هاله ای از اختفاء سپری شد بطوری که آثاری از حمل در والده، ماجده اش جناب نرجس خاتون مشاهده نمی شد. و نوعا کسی از این راز با خبر نبود و نمی دانستند چگونه قضای حق متعال جامه عمل پوشیده و مخفیانه انجام می شود.

خدا کشتی آنجا خواهد برد

اگر ناخدا جامه بر تن درد

آنچه او خواهد در هر موقعیت و شرائطی محقق گردیده و می شود و لو همه خلق دست به دست یک دیگر دهند که نشود. همان طور که اگر تحقق امری را نخواهد، بازگرد هم آئی و پشت به پشت دادن همگان موجبات انجامش را فراهم نمی آورد. که چه خوب است به این دو نکته به عنوان دو اصل مسلم توجه داشته باشیم. بگذریم. خوب است با نقل این چکامه قلم از رقم برداریم

ماه شعبان که سخن از غم دوران تو داشت

قصه بی سر و سامانی و هجران تو داشت

تپش قلب زمان تاب فلک را بر بود

دل بی تاب زمین غصه سامان تو داشت

از پیام آور افلاک چنین پیدا بود

که به لب مژده فرخنده شعبان تو داشت

ص: ۱۰۲

چشم نرگس چو شقایق نگران است از آنک
چون که فرعون زمان دشمنی جان تو داشت
از صلیب آمده عیسی به نهان خانه راز
سر این نکته همان قصه پنهان تو داشت
تا به آذر بزند بوسه خلیل از ره عشق
خنده نرگس و سوسن ز گلستان تو داشت
تا که خورشید شب آید ز جنان بهر جهان
گردش کون و مکان گوش به فرمان تو داشت
آب زمزم که به لب نوشی تو فخر کند
کوثر از روز ازل چشمه حیوان تو داشت
راحت جان و فتوح دل یاران همه تو
خوش بر آن کس که به دل مهر درخشان تو داشت
مهد یا حجت حق جان جهان تاب و توان
جسم بی جان جهان جان و تن از جان تو داشت
برقع از چهره بر آور که جهان منتظر است
سال ها چشم جهان دیده به چشمان تو داشت
تا حکایت کند آشفته ز هجر رخ یار
شانه صد قصه ز گیسوی پریشان تو داشت

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه

اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

